



از فضل خداوند عز و جل و رحمت پادشاهان کرامت علیهم السلام

۱۲۹۶
تعمیر الطرقات
CHECKED-75
۱۸۸۹

کتابخانه محمدتاج در مطبعه المومنین کابل
از حسن کمالی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد الذي جعل الطهارة وسيلة للتقريب اليه والصلوة والسلام
على النبي الطاهر المطهر الذي صلى الله عليه وآله واصحابه الذين هم شرف
الجلوس بين يديه وعلى كل من يحبه ويرجو الشفاعة من لديه ثم على من تبع
عنايه شوقا اليه باليت كحلي تراب لعليه وراسي فداء قدسية اما بعد پس
ميگويد خاکسار ابوتراب جعفری نسباً پهلوارومی وطناً والقادر على رادة
که این مختصریست مسمی به تعلیم الطهارت در بیان طهارت آب چاه
و آب حوض و تطهیر دیگر چیزها از نجاسات مشتمله فوائد کثیره مستخرج از کتب
معتبره که پاس خاطر بعضی جناب تجرید آورده و باند التوفیق بآید دانست
که علم طهارت فرض عین است بر هر مسلمانان نیز که از شرائط نماز است
و تطهیر هر چیزها از آب است و از این نجاسات بے آب بطور ممکن نیست
و در اکثر بلاد بمصرف انسان آب چاه است پس ضرورت اقتاد بدالنته
بهارت آب چاه زیرا که آب ناپاک از این نجاست و دیگری نتواند کرد و این

موقوف است بر امور چند که ملاحظه آن ضروریست زیرا که مسائل چاپقینی
 است بر اتباع آثار و اخبار نه بر قیاس چنانکه صاحب هدایه در هدایه
 و مختارات النوازل نوشته پس این مسئله را نیکو نگاه باید داشت تا
 بقیاس مسئله بسند دیگر در خطا نینتی اکنون آنرا بطریق اجمال و کلیه اولاً
 بیان کنیم پس ترسیمی را به تفصیل لائق ذکر کنیم و جهت تسهیل استخراج مسائل
 بر نه باب مرتب گشت مسئله باب اول مشتمل بر فرائد و کلیه چند که در
 مسائل چاه بر آید باب دوم در حکم حیوان قسم کبیر مشتمل بر پنج فصول
 فصل اول در حکم آدمی که زنده از چاه بر آید فصل دوم در حکم آدمی
 که مرده بر آید فصل سوم در حکم چهار پایه کبیر که زنده بر آید فصل چهارم
 در حکم طیور کبیر که زنده بر آید فصل پنجم در حکم حیوان از دواب و طیور
 که مرده بر آید باب سوم در حکم حیوان قسم صغیر مشتمل بر سه فصول فصل
 اول در حکم چهار پایه صغیر که زنده بر آید فصل دوم در حکم طیور صغیر که زنده
 بر آید فصل سوم در حکم حیوان صغیر مرده از دواب و طیور آما سیده
 و بوسیده و غیر آما سیده و غیر بوسیده باب چهارم در حکم حیوان صغیر
 مشتمل بر سه فصول فصل اول در حکم چهار پایه صغیر که زنده بر آید فصل دوم
 در حکم طیور صغیر که زنده بر آید فصل سوم در حکم حیوان صغیر مرده از
 دواب و طیور آما سیده و غیر آما سیده باب پنجم در حکم حیوان
 بحری و حیوانات ضحار که دم مسفوح ندارند باب ششم در بیان
 اعیان نجسه و غیر مشتمل بر سه فصول فصل اول در نجاسات

عید که بذات خود نجس است فصل دوم در شیاء نجسه که بذات خود نجس نیست
 بلکه لبا من فصل سوم در بیان سور حیوانات باب هفتم در مسائل متفرقه چاه
 باب هشتم در بیان آب راکد و آب جاری مشتمل بر دو فصل فصل اول
 در بیان آب لیمو فصل دوم در بیان آب روان باب نهم در تطهیر الاشیاء
 مشتمل بر سه فصل فصل اول در اقسام تطهیر احکام آن فصل دوم در
 مسائل متفرقه تطهیر فصل سوم در ذبائح و طریق ذبح و احکام آن خاتمه
 در بیان فوائد و مسائل چند که بیشتر مردمان بدان محتاج میشوند و بسبب
 بیعلمی در مغلطه می افتند باب اول قواعد کلیه چند که در مسائل چاه بکار
 آید اولاً باید دانست که در باب طهارت چاه حیوانات را شایع سه قسم نموده
 اول کبیر یعنی کلان دوم صغیر یعنی خورد متوسط سوم اصغر یعنی خورد تر
 پس حیوان کبیر چون فیل و اسب و گاو و آذنی و سگ و گوسفند و هر چه
 مانند اینها باشد در حبه در حکم کبیر است اگر بچ باشد و حیوان صغیر چون گربه و مایک
 و لبط و کبوتر و زانغ و هر چه مانند اینها باشد در حبه در حکم صغیر است و نیز بعضی لبط
 کلان یعنی قاده در حکم کبیر است و حیوان اصغر و چون کنجشک و موش و کزقرش و
 و سام ابرص و شپشک و آبابیل و کورموش و موش درخت و مانند اینها در
 حبه در حکم اصغر است پس نگاه باید کرد که حیوانی که در چاه افتاد از قسم کبیر است
 یا صغیر یا اصغر و نیز نگاه باید کرد که زنده از چاه بر آمد یا مرده و اگر مرده است و
 از قسم صغیر یا اصغر باشد آنرا سیده و بوسیده است یا سالم است از آن سیدی
 و بوسیدی و اگر از قسم کبیر است و مرده بر آید در آن حاجت ملاحظه

تفنیخ و تفنیخ نیست که مردوش و تنفیخ و تفنیخ آن یکی است بخلاف حیوان صغیر
 خاصه که در صورت آما سیدگی و بوسیدگی حکم کبیر دارد و در صورت
 عدم تنفیخ و تفنیخ حکم دیگر دارد چنانکه درین مسائل هر یک گفته آید تنفییه باید است
 که بچه هر حیوان را حکم همان حیوانست و فرقی نیست در میان کوچکان و بزرگان
 آدمی باشد خواه دو اب و طیور و نیز کلیه دیگر باید دانست که هر جاندار را
 از طیور و دو اب از چهار حال بیرون نیست یا طاهر السورست بضم سین
 ممله و سکون و او را ممله یعنی پس خورده وی طاهرست بسبب طهارت
 لعاب وی چنانکه سایر حیوانات ماکول اللحم یعنی حیوانیکه خوردن گوشت
 وی حلال است سوراخها طاهر است بجز نایان و لبطه که خود حلال است و سوراخ
 هر دو طاهر نیست یا مکروه السورست یعنی پس خورده وی مکروه است
 چنانکه لبطه و نایان و طیور ^{یعنی مکروه است} شکاری چون باز و شکره و شاهین و مانند اینها
 و سواکن بیت چون مار و کژدم و موش و اسفال اینها مکروه آنرا گویند
 که گمان غالب بر طهارت وی باشد و گراست بر دو قسم است یکی تنزیه
 که قریب بجلال است چنانکه کلام در حلاله و حرمته باشد و قریب بطهارت
 چنانکه کلام در نجاست باشد دوم تحریمی که قریب الحرام و نجاست
 باشد یا مشکوک السور یعنی پس خورده وی مشکوک است چون حشر
 و استر بسین ممله و نامی قرشت یعنی خچر که در عربی لقل نیز گویند و مشکوک
 آنست که گمان نجاست وی غالب باشد و مشک باشد در طهارت وی
 یا آنکه مشک در طهوریت وی باشد و گمان غالب بر عدم طهوریت آن یعنی

طہارت وی فی نفسہ باعتبار دانش بالیقین یا طہاہر کنندہ بودن و سے
غالب نیست بلکہ گمان غالب بر این است کہ طہاہر کنندہ دیگرے نیست و مراد
درین مقام از نکشتن قسم ثانی است یعنی اگر شک باشد در طہوریت وی نہ در
طہوریت وی بر قول صحیح یا بخش السورست یعنی پس خورده وی ناپاک
است چون سگ و شیر و شغال و گرگ و حرس و مانند آنها پس اگر حیوانی
در چاه افتاد و نظر باید کرد کہ از کدام قسم است اگر طہاہر السورست و بر
بدنش نجاست خارجی تیقن نباشد و زندہ بر آمد چاہ طہارت زیر کہ
سبب نجاست بیچ نیست و اگر مکروه السورست و بر بدنش نجاست نباشد
و زندہ بر آمد چاہ طہارت بحت اطمینان قلب اگر خواہند وہ دلوی نجاست
دلو آب کشند زیر کہ اگر است و سے تیزی است و در کر است تیزی
گمان غالب بر طہارت ولایت و شک در نجاست و سے یعنی نجاست وی
تیقن نیست و آنکہ نجاست و سے تیقن نباشد طہارت و اگر آن حیوان
مشکوہ السورست اخراج تمامی آب لازم آید نزد اہل یفرج و دو صد دلو
ہا سہ صد دلو نزد امام محمد رحمہ اللہ تعالیٰ زیر کہ گمان غالب بر عدم طہوریت
ولایت و شک است در طہورت پس بالیقین پاک کنندہ دیگرے نخواہد بود
و برای وضو و غسل آب طہور کہ بالیقین طہاہر کنندہ باشد می باید پس
ضرورت اقتاد باخراج آب چاہ کہ بالیقین طہور گردد اگر چه بدون
اخراج آب استعمالش در نوشیدن و غیر و رواست زیر کہ در طہارت وی
مشکی نیست بلکہ در طہوریت در نوشیدن قباحی نیست و اگر آن حیوان نجس السورست

پس اگر در پیش آب رسیده باشد اخراج تمامی آب لازم آید و اگر در پیش
تا آب نرسیده باشد و بر بدنش نجاسته خارجی هم نباشد هیچ آب نکشد
چاه طاهر است این حکم در حیوان کبیر است و در حیوان صغیر و اصغر اگر چه
بخش السور باشد و همین او بآب رسد اخراج تمام آب لازم نیاید **تیسر**
مگر در خمر نسبت بودن بخش العین و پیش آب رسد یا نرسد زنده بر آید
یا مرده بر بدنش نجاسته دیگر هم باشد یا نباشد بهر حال در افتادن آن در
چاه اخراج همه آب واجب گردد و نزد ایچینفدر دو صد و لو تا سه صد
دلو نزد امام محمد و فتوی بر قول محمد است رحمه الله تعالی تنبیه بدانکه هر جا که حکم
باخراج تمام آب چاه است نزد ایچینفدر هر اخراج دو صد و لو تا سه صد
دلو است نزد محمد و فتوی بر قول امام محمد است دو صد و لو و جو با و سه صد
دلو استجاباً و معتبر در چاه دلو آن چاه است که اکثر بدان دلو آب آن چاه
کشیده شود و بعضی دلو وسط را اعتبار کرده آند که در آن یک صاع آب
گنجد که چهار فلوس کم از سیر شا بهمانی میشود که بوزن بقضا و دور و پیه سک
کلذ از مرشد آبادی است تا بر آوردن آن از صیان و مردان و زنان بی
شقت حاصل آید کذا فی الهدایه تنبیه باید دانست که بشرط طهارت چاه
آنست که چیزی که نسبت آن چاه پلید شده است اگر قابل بر آوردن است
اول اخراج آن واجب است که بدون اخراج آن چاه طاهر نمی شود
اگر بخش العین باشد چون متی و خنزیر و پاره از گوشت انسان
اگر بخش معتذر باشد چنانکه پاره گوشت انسان مرده و زنده

یا حیوان مرده یا کسی اجزا و خشمیر در چاه افتاد و گم شد که اخراج آن دشوار
گشت باید که چاه را القدر بگذارند که اشیاء نجسه بوسیده و گداخته
خاک شود بعد از آن چاه را با خسراج آب طاهر کنند و اگر نجس
العین نیست یعنی چیزی که نجاست دمی خارجی باشد چون پارچه نجس
و چوب ناپاک و غیر ذلک پس اگر اخراج آن مستعذر باشد گذشتن
آن تا زمان بوسیدگی آن ضرور نیست با خراج آب چاه را طاهر کنند
که در ضمن طهارت چاه آنهم طاهر خواهد شد اگر قبل طهارت چاه اخراج
آن نشود و مضایقه نذارو و اگر قابل بر آوردن نباشد یعنی
در آب چپان مخلوط شود که اخسراج آن مستعذر گردد و چنانکه
قطره بول و خمر و غیره پس به اخراج آب چاه طاهر خواهد شد و تفصیل
نجاست شب و غیره در مقام آنها مفضلاً مذکور خواهد شد انشاء الله
تعالی تنقیح به آنکه در تطهیر چاه حساب کشیدن ولو بر چهار
گونی است اول ده و لو تا بیست و لو و آن در حیوان مکروه السورست
چون سواکن البیت مثل مار و موش و غیره یا اگر زنده بر آید دوم بیست
ولو تا سی و لو و آن در حیوان اصغرست اگر مرده غیر آسیده بر آید سوم
چهل و لو تا پنجاه و لو بیست و آن در حیوان صغیرست که مرده غیر آسیده
بر آید و چهارم دو صد و لو تا سه صد و لو و آن در حیوان کبیرست چون مرده
بر آید یا کبیر نجس السور زنده اگر در بنش باب رسد و در حیوان صغیر
چون مرده و آسیده بر آید و در دیگر نجاسات چون در چاه افتد و

برآید و این قاعده را نیکو نگاه باید داشت و جهت آسانی در حفظ این
قاعده منظم منسلک کرده شد قطعه بهر تطهیر چه حساب دلو نیست بیرون
ازین چهار عدد ده دلو تا بیست اول ان بیست تاسی دلو دوم
باشد بیست و قسم سوم ز چهل تا پنجاه + چارمی دو صدست تا صد + اگر بود مثل
موش زنده بیرون + ده دلو تا بیست بر دارد + و بر بود مرده بی تفنیح بیست
نقد دست بیست تا بیسی باشد + مثل گربه اگر تفنیح نیست + چهل تا پنجاه اندر دست
عدد + و بر بود مثل شاه مرده بیرون + یا که دیگر بخاسته افتد + یا که اثر
و جلا یا گنجه شک + بعد مردن دم از تفنیح زود حکم اینها از وی شرح شریف +
معتبر دو صدست تا صد + تنبیه باید دانست که چون چاه پاک گردد
دلو و ریسمان و دست کشنده آن حوالی روی چاه همه پاک شود حاجت
شستن دلو و ریسمان و دست کشنده آب نیست اگر یک کس بیک
دلو و ریسمان آب کشیده باشد اما اگر به دلو متعدد یا ریسمان متعدد چند
کس کشیده باشند دلو و ریسمان آخر پاک گردد به تیغ چاه نه دلوهای دیگر
باریسمان های دیگر همچنین دست کشنده آخرین پاک شود به تیغ چاه و دیگر
آنرا که آب کشند بپزند باید که دست خود با پاک سازند باب دوم در حکم
حیوان که بیشتر تلخ فصول فصل اول در حکم آدمی که زنده از چاه برآید
مسئله مسلمی که پارچه و بدن وی ظاهر بود و با وضو باشد اگر در چاه
افتد و زنده برآید اصلاً آب از آن چاه نکشد چاه طاهرست زیرا که ظاهر
در آب طاهر افتاد و آب از افتادن نشی طاهر نجس نمی شود کذا فی

حسب المفتی و اگر پارچہ یا بدن و سے ناپاک باشد یا استنجای آب نکرده
 باشد یا الکفار بر کلون نمودہ در چاه افتاد و زندہ بر آید چاه نجس گردنم
 تمامی آب باید بر قول محمد و صد و صد و لو تا صد و لو آب کشند و صد و لو و جو با
 و سه صد و لو استنجای آب اگر انقدر آب کشیدن حکم اخراج تمام آب دارد
 و بر همین است فتوی و اگر محدث یعنی بن و سئو در چاه افتاد و پارچہ و بدن
 وی از نجاست ظاہر ہو پاک باشد و زندہ بر آید نزد صاحبین یعنی ابو یوسف
 و محمد رحمہما اللہ تعالیٰ چیل و لو آب کشند زیرا کہ آب استعمال گشت و اگر
 آنکس جنب باشد یعنی ناپاکی غسل داشت باشد نزد ابی حنیفہ اخراج
 تمام آب واجب است و بر قول محمد فتوی بر دو صد و لو تا صد و لو
 کذا فی شرح او را و مسئلہ اگر عاقلہ کہ حیض وی تمام شد و هنوز
 غسل نکرده است در چاه افتد و زندہ بر آید چاه نجس شود و صد و لو
 یا صد و لو آب کشد کہ غسل او تمام گردید و آب استعمال گشت و عاقلہ
 کہ در اشناے حیض قبل انقطاع چون در چاه افتد و پارچہ و بدن و
 نجاست ظاہرے نباشد و زندہ بر آید چاه نجس نکرده زیرا کہ زن
 ظاہر شد و آب استعمال گشت پس چاه ظاہر ماند و همچنین است حکم
 نساء کذا فی حسب المفتی و مختار اة النوازل مسئلہ اگر جنب کہ بر
 بدن و پارچہ وی نجاست ظاہر نباشد در چاه بہت طلب و لو غوطہ
 و بر آید پس نزد ابی یوسف جنب بحال خود است یعنی جنب است در چاه
 بحال خود است یعنی ظاہر است زیرا کہ زنجیر آب بر بدن شرط است

نزد ابی یوسف و یافته نشد پس طهارت حاصل نشد و در آب نجاست
 داخل نشد پس آب هم مستعمل نشده و بحال خود طاهر ماند و نزد امام محمد
 هر دو طاهر اند و هم جنب ناک است و هم چاه طاهر جنب بحجت غسل که از
 غوطه حاصل شد و آب بهر آنکه در غسل نیت غسل و قربت حق نبود و بی
 نیت قربت حق آب مستعمل نمی شود نزد و پس آب طاهر ماند و نزد
 امام عظیم هر دو نجس اند جنب بحجت اسقاط فرض بعضی اعضا با اول طهارت
 و نجاست بقیه اعضا آب بحیت مستعمل شدن وی باسقاط فرض بعضی
 اعضا با اول طهارت و گفته اند که نجاست مرد بسبب نجاست آب مستعمل
 است و در روایتی از ابو حنیفه مرد طاهر است زیرا که آب قبل الانفصال
 مستعمل نمی شود و این اوفق روایات است از ابی حنیفه رحم الله تعالی
 و این مسئله شرح بسطه البیهری است یعنی علامت آنکه هر دو جنب
 ح علامت آنکه هر دو بحالمانند و ط علامت آنکه هر دو طاهر اند بکنه آنکه
 مختاراة النوازل و الکافی و مجموع النواذر و غیرها مسئله اگر از سلمی
 طاهر در آب چاه بادی از شکم صادر شد آب نجس نگر و کفافی القنینه
 مسئله اگر کافر در چاه افتاد و زنده برآمد چاه نجس شود چنانچه
 آب کشیده شود کذافی مجموعه خوانی و عصام نقلاً عن المحیط باید دانست
 که اگر بارچه و بدن کافر از نجاست طاهر نظر بر او و یا غسل کرده در چاه و آنگاه
 چاه طاهر است که نجاست کافر بر مذهب ابی حنیفه نجاست اعتقاد می
 است نجاست حقیقی پس حکم نجاست چاه بر مذهب شافعی و جمعی دارد و بر مذهب

امام اعظم مستقیم نمی شود و اقله تعالی اعلم مسکله اگر مجنبه برکت کرده
 چاه غسل نه بعد و چون دلوازی چاه می کشد قطرات آب از بدن وی بچاه
 می افتد از ابی یوسف مرویست که آنرا اعتباری نیست و عفوست زیرا چه
 احتراز ازین غیر ممکن است بمحرمه النواذر مسکله ناخن و موی انسان اگر
 در چاه افتد چاه طاهر است شرح او را در مسکله جلد آدمی و گوشت آن
 اگر مقدار ناخنی در چاه افتد ناپاک کند چاه را و صد و لو تا سه صد و لو
 آب کشیده شود و اگر قلیل باشد چنانکه منشر می شود از پاشنه انسان
 یعنی بوقت مالیدن و شستن پا از پاشنه ریزه ریزه بر می آید آب
 ناپاک نکند مختاراة النوازل فصل دوم در حکم آدمی که مرده از چاه بر آید
 مسکله اگر مسلمیت بعد غسل اذن در چاه افتد چاه نجس شود و اگر
 قبل از غسل اذن در چاه افتد چاه نجس گردد و خارج دو صد و لو تا سه صد
 و لو لازم آید بجلادت کافر مرده که از افتادن آن چاه نجس می شود خواه
 غسل یافته باشد یا نیاخته مختاراة النوازل مسکله اگر آدمی در چاه
 افتد بمیرد و مومن باشد خواه کافر چاه نجس شود و دو صد و لو تا سه صد و لو
 آب بر آید بعد بر آوردن مرده مسکله اگر پاره از گوشت انسان مرده
 در چاه افتد چاه نجس کند بعد از حشیش اخراج تمامی آب واجب آید
 نزد ابی حنیفه ریح مسکله اگر اخراج پاره گوشت میت در چاه است
 مستعذر گردد مثلاً در چاه گرم شود بدون اخراج آن چاه طاهر نمیشود پس
 باید که آنرا بگذارد تا زبانی که بوسیده کل شود و آنرا مدت شش ماه مقرر

کرده اند که باین عرصه بوسیده خاک خواهد شد بعد از آن یعنی بعد شش ماه و نصد
 تا صد و دلو آب کشتن پس چاه ظاهر گردد و فصل سوم در حکم چهار پایه کبیر که زنده
 از چاه برآید مسئله اگر حیوانی که سوز یعنی پس خورده وی ظاهر است و بول و
 نجس چون آش و گاو و میش و آسپ و گرگدن که اهل هند آنرا گینڈا گویند
 و عرب آنرا شمش کبیر جمیم و تشدید رای ممله و شین گوشت وی حلال باشد در
 چاه افتد و زنده برآید و نجاسته خارجی بر بدنش نباشد چاه ظاهر است بجهت
 طمانیت قلب است و خواهد کشید حسب المفتی تنبیه بدانکه مراد از نجاست بدن و مو
 و بر جمیع حیوانات از دو آب و طیور آنست که نجاست وی متیقن نباشد
 یعنی تا وقتیکه نجاست بر بدنش دیده نشود یا یقین آن نباشد حکم نجاست
 وی کرده شود خواهد شد بلکه ظاهر گفته خواهد شد مسئله اگر گوسفندی که در
 رانمایش بول رسیده است در چاه افتد و زنده برآید نزد امام عظیم است
 و لو آب کشتند زیرا که بول وی نجاست تخفیف است و علم بقیامی نجاست
 وقت افتادن نیست و نزد ابی یوسف اخراج تمامی آب لازم آید زیرا که نجاست
 تخفیف در آب حکم مخلوط دارد چنانکه اگر قطره بول وی در چاه افتد اخراج همه
 آب واجب گردد زیرا که طهارت آب است از طهارت ثوب و مکان و
 همچنین حکم است در سایر حیوانات ما کول اللحم یعنی حیوانیکه خورده شود گوشت
 وی شرح او را توسط مسئله جدی بفتح جمیم و سکون دال ممله یعنی بزغال و
 سخالت بفتح سین ممله و سکون خاء فوقانی بزغال و نوزاده اگر در چاه افتد
 حکم بزغال و چنانکه مذکور شد در مختار مسئله اگر تفصیل و منبع بفتح ضنا و معجم

و ضمیم بار موعده و سکون بین همه یعنی گفتار که در سینه لکزه گویند و شیر مجرب
 انسامه و خرس و توزند و کنگور و شغال و گرگ هر حیوانیکه خبث السموت
 اگر در جاه افتد زنده برآید اگر دهنش آب رسیده باشد اخراج تمامی آب
 واجب گردد و اگر دهنش آب نرسیده باشد در بنش از نجاست نارج
 پاک باشد اصلا اخراج آب نکنند مگر برای تسکین طبع آنچه کشند که در
 این فتوی راقم است و الا در کتاب باخراج دلوی حکم کرده بلکه اجدم
 اخراج آب حکم کرده و راقم خوناسن بقول العوام مسلما حکم نموده و اصل مسئله
 مذکورست در شرح او را در غیره و تیر باید دانست که افتادن حیوانی در جاه معتبر
 و نرسیدن دهنش تا آب محض از نوادر و مشذوذست علی الخصوص حیوانات
 کبیر القامت مگر آنکه آب چاه بس قلیل باشد مسئله سگ چون در چاه
 افتد تمامی آب کشیده شود بر ابرست که دهنش آب رسیده یا نرسیده حسب
 المفتی باید دانست که سگ اگر چه خبث العین نسبت نزد امام اعظم لیکن
 نسبت بدون وی منقلب الیه من احتیاطا حکم باخراج تمام آب کرده و نزد
 صاحبین خبث العین است کما فی جامع الصغیر و القید مسئله خنزیر اگر در چاه
 افتد چاه را بنجس کند که خبث العین است اخراج تمامی آب واجب گردد
 و همچنین حکم است در سایر اجزای آن از گوشت و پوست و استخوان و
 سوی و جز آن که همه خبث العین است اگر در آب افتد بعد اخراج آن اخراج
 تمام آب واجب است مسئله اگر استخوان خنزیر در چاه افتاد و گوشت که اخراج
 شد گوشت چاه هرگز ظاهر نخواهد شد تا زمانیکه متیقن گردد که گوشت پاک

۱۳۰
شده باشد و ظاهر مقدار شش ماه این را کافی نخواهد شد که درین عرصه
شش ماه بوسیده خاک شدن استخوان غیر ممکن پس باید که آنقدر چاه را
بگذرانند که یقین بوسیدن و خاک شدن آن گردد و بعد ازان با خرج سه صد
دلو آب چاه را پاک کنند و اگر گدازشتن چاه تا عرصه بوسیده شدن استخوان
اخراج باشد باید که تمامی آب چاه کشیده آن قدر گل ازان چاه برآرند که
یقین شود که همراه گل استخوان نگم شده هم برآید پس چاه طاهر گردد و مسئله
خردا شتر اگر در چاه افتد و زنده برآید اگر دهنش بآب نرسیده چاه طاهرست
گذاخی مختاراة النوازل اگر دهنش بآب رسیده باشد آب مشکوک شود
زیرا که سوری مشکوک است همه آب کشیدن باید و نترسد بعضی مختارست
که بیج آب کشیده نشود حسب المقتی بدانکه این حکم منبئ است بر ولیکیه صاحب
بدایه در طهارت ثوب نوشته که پارچه از افتادن لعاب خرد و شتر ناپاک
نگردد و چرکه پارچه طاهرست و شعی متیقن الطهارت یعنی چیزیکه طهارتش یقینی
باشد از افتادن شنی مشکوک ناپاک نگردد بحکم یقین لایزول باشد مسئله
اگر بار در چاه افتد و زنده برآید بیج آب کشیده نشود مگر مستحب است که ده دلو
تا بست دلو آب کشند زیرا که سوری کرده است فصل چهارم در حکم
طیور کسی که زنده برآید مسئله بط کلان یعنی قاز نترسد بعضی داخل حیوان
کبیرست و همچنین سز طاری که در جثه مثل گوسپند باشد و خوردن گوشت
وی حلال باشد چنانکه سهرس و قرقره و طاری که مناقش کلان میشود و بیشتر
غذای او خوک و ماهی است لیکن هر دو هم نگاه منجورد در هند آنگاه که گوشت

و بکثرت می شود و نیز طائر که آنرا جانگهسل گویند و دیگر که آنرا گونگهسل گویند
اگر در چاه افتد و بر بدنش نجاستی خارجی نباشد و زنده بر آید آب را نجس
نکند لیکن در بط سبب بودن او مکره اسوره دلوتا است و لو کشند
جهت طمانیت قلب مسلمیه طائر که گوشت وی حرام است چون عقاب
و نسیر یعنی کرکس که اهل هندگه گویند اگر در چاه افتد نجس نکند چاه را به سبب
بودن وی مکره اسوره دلوتا است و لو آب کشند بدانکه این حکم عام
در طیور کبیر و صغیر یعنی سوره سرپنده غیر باکول اللحم مکره است حکم همه با
آنکه اگر در چاه افتد و زنده بر آید و بر بدنش نجاستی خارجی نباشد نجس نکند
چاه را لیکن مستحب است کرده دلوتا است و لو آب کشند جهت اشکین قلب
فصل پنجم در حکم حیوانات کبیر از دواب و طیور که مرده بر آید مسلمه
هر حیوانی بزرگ از دواب و طیور چون اشتر و فیل و سب و گا و خرد استر
و شیر و شغال و گرگ و سگ و بوزینه و کنگور و گوسفند و هر طائری کبیر
چون بطکلان و سهرس و قرقه و گژ و ژ و کرکس و هر چه پانند گو سفند باشد
در جثه از دواب و طیور باکول اللحم و غیر باکول اللحم اگر در چاه بیرون یا بعد مرده در چاه افتد
بعد بر آوردن آن دو صد دلوتا سه صد دلوتا آب کشند مسلمه سقط کبیر
سین حمله و سکون قاف و طار حمله یعنی بچه ناتمام که از شکم مادر افتد
و همچنین بزغال اگر چه نوزاده باشد اگر از چاه مرده بر آید جامی آب چاه
کشند یعنی دو صد دلوتا سه لو در رفتار باید دست که در حیوان کبیر
آدمی و غیر آدمی از دواب و طیور باکول و غیر باکول حاجت ملاحظه تفریح تعنیخ

نیست حکایت در صورت آسانی یکی بود غیر آسانی یکی است صرف مردن ممکن در آب
 به چوب نجاست آب است به جلالت حیوان همیخواه و منکر در صورت آسانی یکی
 حکمیکه وارد در صورت غیر آسانی یکی هر یک را حکمی است چنانکه مذکور شود
 باب سوم در حکم حیوانات منقیر شکر به فصول فصل اول در حکم چهارپایان
 منقیر که زنده از چاه برآید مسئله هر چهارپای منقیر که خوردن گوشت و
 حلال و سوختن ظاهر باشد چون ارنب یعنی خرگوش و غیره اگر در چاه افتد
 و نجاستی بر بدنش نباشد و زنده برآید چاه را نجس نکند مسئله اگر گربه در
 چاه افتد و نجاستی بر بدنش نباشد و زنده برآید آب چاه طاهر است اگر در پیش
 آب رسیده باشد آب چاه مکروه گردد و استحباباً او در لوتو است ولو بر آرد
 مسئله اگر گربه پیش را شکار کرد و بخورد و فوت او در چاه افتاد اگر زمین او با
 رسد آب چاه ناپاک گردد و سبب آلودگی در پیش نجون موش و اگر بعد جسد
 ساعت در آب افتد آب مکروه گردد چنانکه گذشت مسئله شعلب نفتح نار
 مثلثه و سکون عین جمله در فتح لاهم و بار سوحده یعنی روباه و این عرس یعنی
 راسو که درین فیول گویند و دیگر هر حیوان غیر اכול اللحم که سوری نجس است
 اگر در چاه افتد چاه نجس نشود بحجت طمانیت خاطر ده و لوتو است ولو آب
 کشند چنانکه حیوانات منقیر که مائل گریه است در چاه حکم گریه در حیوانات و مائل
 اگر نجس السور است به تیسیر لیس فصل دوم در حکم طیور منقیر که زنده برآید
 مسئله اگر لکیان و بطور چاه افتد و زنده برآید آب چاه مکروه گردد
 اخراج هیچ آب لازم نیاید تا وقتیکه در پاهی یا پر او نجاستی نباشد اما اطمیناناً

و کفش و کت و کلاه و خفاش و غیر اینها که بالذکر گویند اگر از
 چاه مرده بیاورند پس در صورت عدم تنفیخ بستی و لو تاسی دلو آب
 کشند بستی و جیادوی آنها با و در صورت آما سیدگی و بوسیدگی
 تمامی آب چاه که خنوشی بر او نمیداشد صد دلو بستی است مگر اگر موشی
 یا گنجشکی و مانند اینها در چاه مرده و گم شده و برگردانند متعذر گشت باید که
 با شستن تا بگذارد تا بوسیدگی خاک شود بعد از آن بوسی صد دلو آب
 بر آید چاه ظاهر گردد و وجهی حکمست در سایر حیوانات منعار و پاره یک
 گوشت و پوست میشته و دیگر نجس المعین که باشد بلبه سلخه یا بعضی
 سنگ پشت که در مندی کچرا گویند اگر از چاه مرده بر آید آب نجس کند
 زیرا که صاحب بدایه در فصل البصید للمحرم نوشته که سلخه از هوا و شتر
 است و مشابه بپوش و کفش در بستی در صورت عدم آما سیدگی و
 بوسیدگی بستی و لو تاسی دلو و در صورت تنفیخ و تنفیخ دو صد دلو آب کشند
 مسئله اگر غوک خشکی در چاه میرد آب نجس نکند و در غوک تری خشکی
 در حکم برابر آنچنانکه در حسب المسفتی نوشته که غوک خشکی و تری هر دو
 برابر اند از مردن و گدختن اینها آب پلید نشود و در بدایه گفته که آب
 پلید نشود خواه غوک خشکی باشد خواه تری اما تری بعضی پس آب پلید
 کند پس برین برویت در عدم تنفیخ و تنفیخ بستی و لو تاسی دلو و در تنفیخ
 و تنفیخ دو صد دلو برابر است و فرقی در غوک تری و خشکی نیست که غوک تری
 را میان آنستهای پرده از جلد باشد چنانکه در نیچه بط می شود و غوک خشکی ما

این پرده نباشد کذا فی العلم به مسئله اگر تخوی در آب مردوریزه
 ریخته شده در آب مخلوط نشود و مخلوط غسل و تطهیر است با زبان آب روا
 بود نه نوشتن و نجس طعام چنانکه عنقریب بیان کرده می آید مسئله
 اگر دم موشی یا گرفتگی قطع شد و در چاه افتاد چاه بس گردد و اخراج دو
 صد و لو تا سه صد و لو آب لازم آید زیرا چه دم او خالی از خون نخواهد بود
 و از افتادن خون چاه نجس میشود و مجموع غائی **مسئله** اگر در گوش تا پنج موش
 در چاه بسیر و حکم گریه دارد یعنی در صورت عدم تنفیخ و تفسیح چهل دلو تا پنجاه
 دلو آب برآورد و در تنفیخ و تفسیح دو صد و لو زیرا که در جنبه مقابل گریه شده
 و اگر زیاده از پنج موش است حکم گو سفند دارد یعنی دو صد و لو آب کشیده
 شود اگر چه نه آسایده باشد زیرا که در جنبه مقابل گو سفند شد کذا فی
 در مختار اما در مجموعه غائی نوشته که گفت ابی یوسف ج اگر یک موش
 تا چهار موش بسیر و حکم نجس تبدیل نگردد یعنی در غیر آسایدگی بست دلو تا سی
 دلو و در آسایدگی دو صد و لو آب کشیده شود زیرا که در جنبه زیاده از حیوان
 اصغر نشده است و اگر پنج موش تا نه موش بسیر و حکم گریه دارد یعنی در غیر
 تنفیخ و تفسیح چهل دلو تا پنجاه دلو و در تنفیخ و تفسیح دو صد و لو تا سه صد و لو
 شود زیرا که در جنبه مقابل گریه شده و اگر زیاده از نه موش هر دو است حکم
 گو سفند دارد یعنی اخراج دو صد و لو تا سه صد و لو واجب آید اگر چه آساید
 و لو بسپرده نباشد زیرا که در جنبه مقابل گو سفند شد و باید دانست که اگر
 یکی موش هم از موشهای متعدد باشد اخراج دو صد و لو واجب آید

اگر چه همه پاره آله سجده باشند که بنوع و نوعی هم از آن همه موجب اخراج
 و وصود و لو تا سه صد و لو خواهد شد آب نجس در حکم حیوانا نیکه دم مسفوح
 ندارد یعنی خون سالن ندارد و جنسش فصل فصل حیوانات بحری که زادن
 و بودن و مردن آنها در آب باشد چون ماهی و صدف و صخره یعنی خوک تری
 و غیر اینها بودن و مردن آنها در آب نجس است آب نپوشد مگر اگر حیوانی
 از این حیوانات بحری در چاه میرود و ریزه ریزه شده در آب مخلوط شود
 استعمال آن آب در وضو و غسل و تطهیر شایسته است زیرا که
 این طاهر است و آب هم طاهر را استعمال آن در نوشیدن و شستن طعام
 پس نزد محمد ح کروه است چرا که در آب شئی حرام مخلوط است خوردن آن
 رو نیست بسبب حرمت اجزاء این حیوانات نه بسبب نجاست آب
 کذافی در مختار و النهایه و الکافی و الهدایه مگر حیوانات صغار تر
 مثل چراده یعنی بلخ و گس و پشه و زنبور و عقرب و کرمهای نباتات
 و پروانه و دیگر کرمهای پرند و عنبره پرند که بیشتر در ایام بزرگسال بکثرت
 پیدا میشود و دم مسفوح ندارد اگر چه همه باسواهی جزا یعنی بلخ حرام
 اند لیکن هیچ یکی از اینها آب را نمیدانند اگر چه مرده باشد باید که بنیازند
 و در کروه استعمال آب نمایند و این حکم عام است خواه در چاه باشند
 خواه در آوند یا سطله علقی یعنی زلوآن که نیست که در بدن انسان
 نیست نوشیدن خون می چسباند در بندی چونک گویند اگر مثل
 نوشیدن خون در آب انساب را نجس گنند زیرا که دم مسفوح ندارد

و اگر بعد از شیدن خون در آب افتد نجس است و آب را بسبب نجاست
 درم سفوح در مختار و فیه سئل که اگر آب را بر شیم و آب آن گرم و جز آن یعنی
 پیشک آن ظاهر است کذا فی الوهبانیه باب ششم در بیان اعیان
 نجسه یعنی چیزهاییکه بذات خود نجس اند و غیره است مگر فصل اول که باید دانست
 که نجاست بر دو نوع است یکی آنکه سماع آنچه را بذات نجس کرده و این را
 در اصطلاح فقها نجس گویند بفتح الجیم و دیگر آنکه بذات خود نجس نباشد بلکه
 بذات خود طاهر است و نجاست وی عارضی است یعنی بسبب رسیدن
 نجاست بعینه باو نجس شود و این را در اصطلاح نجس نامند که بسبب الجیم
 چنانکه چوب و پارچه که بذات خود نجس نیست بلکه بسبب نجاستی باو
 نجس میشود و بفتح اول ر نجس الحین هم میگویند و فصل اول در ششم
 اول یعنی نجاست عینیه که از پاک کردن بذات خود طاهر نشود مگر چیزی که
 در رسیدن باشد از تطهیر آنچه پاک میشود و نجس العین بر دو قسم است
 یکی مغایطه و دوم محققه مغایطه آنرا گویند لکن اگر قدر در هم شد شستن آن
 فرغن کرد و نماز باور و نبود و اگر قدر در هم باشد شستن آن واجب
 و نماز با او جائز بود و اگر کم از قدر در هم باشد شستن واجب و نماز
 جایز یعنی در حق نماز بودن این قدر نجاست بالغ بجز نیست نه آنکه
 این قدر نجاست طاهر است و در حقیقه نجس نیست تا اگر ذره ازین در آب
 افتد یا پارچه تریا بدین تریا در آب و بدن و پارچه را نجس کند و مقصود
 از قدر در هم وزن در هم است اگر نجاست تدار باشد چون غایط

انسان و پخال باکیان و نحس سنگ و مانند اینها و مقدار عمق کف دست است
 انشت اگر سخت ترند بنامش خون لول انسان و لول حیوانات است
 لول غیر و غیره و کسب نجاست خلطه که حی جرم دوزخی بود اگر بر بدن
 یا بر پارچه رسد نظر باید کرد و اگر در وزن برابر در هم است شستن آن
 واجب است اگر تمیز مساخت کم از در هم نباشد و اگر در مساحت برابر در هم
 باشد و در وزن کم از قدر در هم شستن آن نیز واجب است مساوی
 خواه در وزن باشد خواه در مساحت موجب شستن میشود و وزن
 در هم در عالمگیری یک شقال نوشته که آن چهار نیم باشد میشود و
 مساحت در هم را مقدار عمق کف دست اعتبار کرده و نطقه آنرا گویند
 که اگر بر بدن یا بر پارچه رسد آن نجاست از نابع پارچه و بدن که کوب
 رسیده است شارع در حق نماز عفو کرده یعنی نماز با وضو جایز است اگر چه
 نشسته باشد حتی که در آب یا بدن تر یا پارچه تر رسد ناپاک گردد و مراد
 از ریح پارچه ربع آن قطع است که لوی رسیده باشد چنانچه استین
 چون باستین رسد ربع آن استین اعتبار کند نه ربع تمام پس همین
 همچنین اگر بدین رسیده است ربع آن دهن اعتبار کند و اگر در گریبان
 رسد ربع گریبان اعتبار کنند و اگر چادر یک تخمه باشد ربع آن اعتبار
 کنند و اگر دو تخمه باشد و در سر دو تخمه کم از ربع باشد نجاست هر دو
 تخمه اگر بر یک تخمه رسد اعتبار کنند علی بن القیاس و مراد از ربع
 برین ربع آن بدن که لوی رسیده است چنانکه دست و پا که لوی عالمگیری

و نزد بعضی در حق پاره مساحت یک بالشت معتبر است طولاً و عرضاً پس
 مغناطه و مخففه همان نجاست عینه است که در حق نماز بعضی را شایع مغناطه
 گردانیده و بعضی را مخففه و هر یکی ازین هر دو بود و قسم مرئی و غیر مرئی
 آنکه دیده شود در ترمی و بعد خشک شدن هم چنانکه خون کو پیال باکیان
 و لبط و دیگر حیوان و نجس سنگ و صنج نجس لفتح صاد و مهمل و سکون باره موحد
 و غیر مجسمه یعنی زنگ ناپاک و غیر مرئی آنکه بعد خشک شدن یا بسبب
 خلط شدن در آب دیده نشود چون بول و غیره نجاستها سیکه نجس العین
 است اینست هر چیزی که از بدن انسان خارج شود و خروج آن موجب
 وضو و غسل باشد سوای سنج خارها از مبرز چون بر از بول و منی و ندی
 دوزی و دم مسفوح و ریم و زرد آب و خون حیض و استخوانه و نفاس و
 قی پری دهن و همچنین روث و احضال یعنی آید و گوهر و سقرین معرب
 سرگین و مراد ازین نجسها هر حیوان چهار پایه است و همچنین پیال طیور غیر
 ماکول فشکاری باری یا حقیقه خود و قعاب و عرق سباع بهائمه و غیره
 جمیع اجزایه و جمیع اجزایه سوای استخوان و هم و شاخ و موی و دندان
 و ناخن آن که اینها نجس العین نیستند و ممراره یعنی تلخه زهر حیوان و خون
 سائل همه حیوان از طیور و دواب اینهمه با نجس اندکذافی کتب الفقه
 و شیرینیه یعنی شیر حیوان مرده طاهر است نزد ابی حنیفه و نجس است نزد
 صاحبین رحمهم الله تعالی و بیضه باکیان مرده طاهر است کذافی القینه
 مسکله بقیه اگر سخت شود بی نشستن باکیان بران نجس است

بسبب عود کردن آن بسوی خون و نزول بعضی اگر چه خون نگشته
 باشد نجس است اگر بوی بد و گندگی پیدا کرده باشد و در محیط است
 که شیر عورت مرده و گو سفند مرده و ماده گاو مرده طاهر است و لیس آن
 یعنی شیر ماده خر وحشی نجس است بر ظاهر روایت و نزد محمد ج طاهر است
 اما خورده نشود قنیه **مسئله** شیر ماده اسپ طاهر است و طلال محمود
 النوا و مر **مسئله** شیر گربه طاهر است قاضی نجف و شمس الایمہ حلوانی همچنین
 نوشته و یک روایت از و شان بر خلاف آنست یعنی شیر گربه را همچو
 لعاب گربه بعضی علما نجس گفته اند قنیه و فتوی بر آنست که لعاب
 وی مکروه است بکراهت تنزیہی هدایہ استخوان فیل طاهر است علی
 الاصح محیط **مسئله** پچال زناغ و بارما که قسم القح است یعنی سفید و
 سیاه و خلط میکند میان دانه و جیفه نزد امام عظیم طاهر است زیرا که
 گوشت وی حلال است اما نزد صاحبین پس گوشت وی مکروه است
 و پچال وی نجس و فتوی بر قول امام عظیم است که ذافی عالمگیری و شرح
 و قایم و هدایہ و شرح او را قنیه **مسئله** بول خفاش و حزنجان طاهر است
 و همچنین خزر موش نیز اگر حفظ ازین باشد مستحب است و علیہ الفتوی و خزر
 موش تا وقتیکه اثر او طاهر نشود و غنہ نیست **مسئله** بول گربه در سوای بدن
 و ظرف آب عفو است فتوی بر همین است در مختار اما نجاست مخففه او نیز
 نجاست عینہ پس بول حیوانات کول اللحم است چون آثر و گاو و گوسفند و بز و شتر
 و امثال اینها که در حق بدن و پارچه شرع بجنیف آن حکم کرده و خزر لیبو غیر

ماکول اللحم بر قول اکثر در هدایه نوشته که اختلاف است در آنکه خمر طیور غیر ماکول
 مغلطه است یا مخففه پس نزد ابی حنیفه و ابی یوسف مخففه است و نزد محمد
 مغلطه و نزد شمس اللامه حصری خلاف آنچه که صاحب هدایه نوشته منتهی است
 چنانچه در الباب ذکر کرده که شمس اللامه میگوید که اصح آنست که طاهر است نزد
 ابی حنیفه و ابی یوسف و نجس است نزد محمد رحمهم الله تعالی و همچنین نوشته
 شیخ الاسلام در مبسوط خود و در سراجیه نوشته که طاهر است مسلم بول گربه
 و موش در وی قتل افتند و بعضی نجس است نجاست مغلطه و نزد بعضی مخففه
 و نزد بعضی در حق بدن و آب و آوند با نجس است و در حق پارچه طاهر است
 و در روایتی از محمد آنکه سوگر بگروه است ابابول وی فلما باسج ^{المغسل}
 مسئله خیال اگر کس نجس است نجاست مغلطه بسبب شدت نعن آن یعنی
 بسبب بودن آن سخت بد بو پس اگر در آب افتد آب را بلید کند و همچنین بشک
 گو موش مغلطه است مسلمه خیال طاووس و در آج طاهر است چون خیال
 کبوتر قینه مسلمه رویش و خسی که او ازین هر دو نجس هر حیوان چهار پا به است
 نزد صاحبین مخففه است محمد رخ اخرا آنرا طاهر فرموده جهت بلوی و همچنین کلب
 مالک سج در مختار مسئله و خان نجاست اگر سبدن یا پارچه رسد ناپاک نکلند
 عالمگیری پس اگر بنیابا کونا پاک در حقه نوشتند و در آن موجب نجاست نیست
 و همچنین دوده و روغن ناپاک نجس نیست مسلمه مراره یعنی تلخ که گوشت
 همچو خون وی نجس است و بر قول بعضی نجاست مخففه است چون بول
 وی نزد ابی حنیفه و ابی یوسف طاهر است نزد محمد رحمهم الله تعالی

لهذا فی القنیه ودر مختارات النوازل نوشته که مراره هر حیوانی حکم بول
 وی داد و سگ که بر کلبه کبک و تشدید را در اصل یعنی قشخوره یعنی آنچه
 که حیوانات بعد خوردن علف از گله کشیده در دهن آزند و آنرا خایه
 باز فرو برند و در هندی آنرا با گویند و حیوانی نیز نماند پس آن چون
 پشک او با پاک است سراج الودج سگ که غنچه در دل حیوانات
 بعد فرج میاند طاهر است قنیه که بد یعنی جگر و طحال یعنی تلی حلال و طاهر است
 مجموعه النوازل سگ بول غول خشکی نجس است قنیه سگ غنچه
 است در نجاست فی و صحیح روایت حسن است از ابی حنیفه که تا وقتیکه
 قلیل باشد عفو است برابر است که طعام بر آمده باشد یا آب اما اگر صفر باشد
 نجس است قنیه و قلیل باشد آنست که پری دهن نه بر آمده باشد و چون
 پری دهن بر آید کثیر باشد سگ که خمر نجس العین است نجاست مغلفه
 بالنقل القطعی و باقی اشهر مسکرات چون شیره بوجبل یعنی تازی و بنگ
 و لبه و بار اللم منشی غیر ذلک نزد صاحبین نجس است مغلفه بدلیل
 کل مسکر خمر و نرد امام عظیم طاهر است و در مختار نوشته که در باقی اشتر
 روایات بغلیط و نجیف و کلمات است چنانکه در جرائق تغلیط را ترجیح
 داده و در نرفائق نجیف را ترجیح داده سگ تازی شترنی که آنرا
 در هندی پسنوری گویند و پسنوی و پوار نیز می نامند تا وقتیکه کف
 نه بر آورده و ترش نگشته مسک نیست حلال و طاهر است بشرطیکه ظرف
 آنجا که در آن خورده شود در نماز باشد اما احتیاط ازین است

اولی است تا عوام در غلطه نمانند و مسکرو غیر مسکر را برابر کنند طعام
 گوشت پخته فاسد گردد و گنده شود بحدی که طبیعت هیچ انسان آنرا قبول نکند
 حرام است خوردن آن لیکن نجس نیست اگر بر پارچه یا بدن رسد شستن
 آن واجب نه آید و همچنین نان سوخته بحدی که قابل خوردن نباشد حرام است
 زیرا که از مطوعات خارج شد مسکله مشور باز پیدا کردن بوی بد ناپاک
 نمی شود قینه مسکله طعام چون گنده شود و متغیر گردد و غایته التبعیر نجس
 میگردد و برداشتی از تغیر حرام نمی شود یعنی نجس نمیکردد و مجدداً تکرار آن
 در میان هر دو روایت توفیق داده بدین وجه که مراد از تغیر در روایت اولی
 نهایت تغیر است و در روایت ثانیه مطلق تبعیر قینه مسکله گوشت
 چون بوی بد پیدا کند حرام است خواه آن قینه غالباً مراد از بوی بد پیدا
 شدن در گوشت نهایت تعفن و غایت گندگی باشد چنانکه بالا تذکره
 شد مسکله گوشتی که در و گرم پیدا شود و بد بو گردد و ظاهر است
 قینه گرم هم که ظاهر است مسکله نجاست موجب حرمت است پس این نجس
 ناپاک با حرام باشد و حرمت موجب نجاست نیست پس ضرورت نیست که نجس
 حرام باشد ناپاک هم باشد چنانکه خاک و زهر با حرام اند و ناپاک
 نیستند اکنون حکم این نجاسات عینیه در حق چاه مفصلاً همین
 میشود مسکله اگر بول و براز انسان و بی وندی و وندی و دم مسفور
 و ریم و عرق آن و پنجهالی ها کیان و لبط و زرد آب و قی پرسی و همن و خون
 حیض و استحاضه و بول و خر و سباع بهایم یعنی چهار پایه درنده و لعاب

و عرف آن و پخال باکیان و بلط و خون سائل جمیع حیوانات که خون دارند
 و خمر و خنزیر و مینه و پوست مینه بید باغث و گوشت آن و جزو پخال سوکن
 البیوت چون مار و موش و سام ابرص و کرفش و تخاش و کور موش و جز
 کلهری اگر ذره هم ازین باد آرب افتد آرب رنجس کند اخراج تمام آب آرب
 کرد و دفتوی هر دو صد دلو تا صد دلو است مسلمة روشت و خصی که مراد
 ازین هر دو رنجس هر حیوان چهار پایه است اگر در جاه افتد نزد محمد رح چاه
 نشود جهت بلوسی و نزد ابی یوسف ناپاک شود و اخراج تمام آب لازم آید که در
 درختان چنانکه بالا گذشت مسلمة پخال طیور با کول اللحم و همچنین پخال سباع
 طیور یعنی طیور شکاری اگر در چاه افتد اصلا آب از آن نکشند در اصح روایات
 بحجت تعدد حفظ ازین با کذا فی تنویر الابصار و شراح آن بول موش را نیز
 بهین حکم شامل کرده و در مختارات النوازل نوشته که پخال طیور صنعا را کول
 اللحم ظاهر است پارچه و آب رنجس نکند و همچنین هر پخالیکه بوی نذار و مسلمة
 اگر روشت خشک یا سرگین بسیار خشک در آب افتد گفت ابی یوسف ساج
 که آب نزد من آنست که آب پاک ماند و نجس نه گردد و یادندارم درین
 مسلمة روایتی از ابی حنیفه کذا فی القینة و در کافی آورد که سرگین
 غسل باشد یا کثیر خشک باشد یا نر آب ناپاک کند بعد بر آوردن
 هر یک از آن اخراج تمامی آب واجب گردد و نزد ابی یوسف سرگین
 قلیل خشک آب را نجس نکند مسلمة اگر نیک دو پشک فشر گویند
 و مثال این چاه افتد آب را پدید نکند سخنانا و وجه سخنان

آنکه باست که دو آب گرد چاه با همی گردند و پیشک می افکند و بسبب هو
در چاه می افتد و حفظ ازین معذرس عفو کرده شد قلیل ازان و اگر
کثیر باشد آن آب پلید شود و چرا که ضرورت در کثرت داعی نیست بعد
بر آوردن هر یکی ازان دو صد دلو آب کشند و فرقی نیست در خشک
و تر شکسته و سالم و نیز فرقی نیست درین حکم میان پیشک و روغ و خصی
چنانکه در بدایه مذکورست و کثیر بر قول صحیح است که پیشک آن قدر باشد
که در کشیدن آب کسی دلو خالی از پیشک بر نهد چنانکه در نمایه و شرح بسط
ذکر کرده و در تبیین گفته که این حکم شامل است چاه های شهر و صحرا را چرا که
در چاه شهر ضرورت بدین داعی می شود **مسئله** اگر بول شاة در چاه افتد
آب آن نجس کند نزد ابی حنیفه و ابی یوسف تمام آب کشیده شود و بر قول
محمد آب را نجس نکنند و وجه اختلاف است که بول جمیع حیوانات ماکول اللحم
نزد محمد طاهرست و نزد ابی حنیفه و ابی یوسف نجس است نجاست مخففه بدایه
و احوط است که چاه را نجس کنند و صد دلو آب کشیده شود و همین معمول است
مسئله بول خفاش و جژان اگر در آب افتد آب نجس نکند چنانکه یار چاه را
نجس نمی کنند قاضیان **مسئله** اگر باره گوشت حیوانی برود غمرند بوج
در چاه افتد چاه را نجس کند اخرج دو صد تا سه صد دلو آب لازم آید **مسئله**
در قسم دوم یعنی چیزهاییکه نبات خود نجس نباشند بلکه نجاست عارضی
نا پاک شده باشند از طاهر نمودن پاک می شود چنانکه
پارچه و چوب و مانند اینها که نبات خود طاهر است

اگر نجاشی در روی رسد ناپاک کند آنرا و از نظیر پاک میشود مسئله
در واقعات حاصیه نوشته که اگر در یابی یا پارچه گل برسد و در گل کز کند
و قدم نداشت نماز گزار و روال بود تا وقتیکه اثر نجاست نیاید و احتیاط
آنست که بشوید که ذرات عالمگیر مسئله خاک پاک چون
آب نجس گل شود یا آب طاهر یا خاک ناپاک آید و صحیح آنست که گل نجس
شود و قاضیخان و در فنیه نوشته که اگر در آب نجس خاک را گل کنند یا نجس
چون نش و غیره در گل آمیخته شود اعتبار کنند غلبه را اگر نجاست غالب بود
گل ناپاک است و اگر خاک غالب است گل پاک بود بجز اصل لاکه حکم گل
مسئله زمینی یا سفید که از گل سرگین آمیخته اند و ده باشد و خشک
ست پارچه تر بر آن افتد نجس نشود عالمگیری مسئله اگر پارچه پاک
را که تر باشد در پارچه طاهر بیچید و اثر تری پارچه ناپاک در پارچه طاهر
شد لیکن نه چند آنکه اگر افشرده شود متقاطر گردد پس اصح آنست که پارچه
طاهر ناپاک نشود و همچنین اگر پارچه پاک بر پارچه نجس تر از زمین ناپاک
گستارند و اثر تری دیده شود همیشه در افشردن متقاطر نگردد پس و است
اصح پارچه طاهر پاک ماند خلاصه مسئله اگر کسی بیاسی تر بر زمین ناپاک یا
بستری نجس گذرد و پاسب آنکس پیدا نشود عالمگیری مسئله اگر سگ
بر بساطی خن پیدا پس اگر زبش خشک باشد بساط طاهر است و اگر تر باشد
و اثر نجاست دیده نشود همچنین بساط ناپاک نشود قاضیخان مسئله
گس که بر نجاست نشسته بر بدن و پارچه می نشیند بدن پارچه را ناپاک

نکلند که آنکه غالب و کثیر باشد قاضیخان **مسئله** اگر لوبول آدمی و لوبول
 که سفند در پارچه رسد محققه را نایج منغلط کنند یعنی لوبول آدمی را اعتبار
 باشد ای قدر در هم نه ربع پارچه عالمگیری **مسئله** اگر انار بند از نموس
 رنگ بافند لباس به خلاصه **مسئله** اگر شایه نجسه نجاست خارجی
 چون پارچه ناپاک یا چوب ناپاک یا پاپیروس متصل یا خذف راه پشت
 یا پاره سنگی ناپاک یا برگ کاه ناپاک و هر چه مانند اینها بود در چاه افتد
 چاه را نجس کند بعد بر آوردن اینها دو صد تا سه صد لوبول آب کشند و اگر
 بر آوردن اینها متعذر گردد و مثلاً خذفی ناپاک در چاه افتاد و کم شد پس
 دو صد لوبول آب کشند چاه ظاهر شود زیرا که در ضمن طهارت چاه اشیا نجسه
 هم ظاهر می شود **مسئله** زنی حائض که کرسی داشته باشد چاه آب میکشد
 اگر احوالاً کرسی در چاه افتد انرا بر آورده دو صد لوبول آب کشند و اگر
 کرسی در چاه گم شود بی اخراج آن اخراج دو صد لوبول کفایت میکند
 بطهارت چاه **مسئله** اگر لوبول یا سوچه ناپاک در چاه افتد بعد بر آوردن
 آن با اخراج دو صد لوبول آب چاه ظاهر گردد **مسئله** باید دانست که احکام
 سور حیوانات در باب چاه مختلف است پس ضرورت افتاد بدینستن حال
 سورا آنها و بجهت آنکه بعضی از آن نجس العین است حکمش بهمین باب بیک
 فصل مدین میشود **مسئله** در آسار جمع سور یعنی پس خورده و این بر
 خلاف قیاس است که قیاس آن بود که جمع سورا سوا باشد **مسئله**
 سورا آدمی ظاهر است بسبب شرافت و کرامت و می زیر این حرمت است

وی بسبب کرامت وی است نه جهت نجاست وی و سلم و کافرو
 جنب و حائض و طاهر همه باورین حکم برابرند **مسئله** سور حیوان است
 تا کول اللحم از طیب و دواب سواک لبط و اکیان طاهر است بسبب طهارت
 لعاب وی و لعاب متولد میشود از گوشت و گوشت این با طاهر و حلال است
 اما سور لبط و اکیان پس مکروه است بجهت مخالفت منقار او بنجاست
 و اگر بند شود **مسئله** میشود با نیطور که منقارش زیر پای آن نرسد سور وی
 مکروه نبود بسبب حفظ منقار او از مخالفت نجاست کذا فی الهدایه و
 در بعضی روایات سور ابل یعنی اشتر و سور اقر یعنی گاؤ و آنکه جلاله باشد
 یعنی در بند نباشد مکروه است بجهت عدم حفظ و منقش از مخالفت نجاست
 کذا فی محیط الشریحه همچنین هر حیوانیکه منقش از خنک نجاست محفوظ باشد
 سورش مکروه است چنانکه پیش **مسئله** سور خنزیر و سگ و سوس
 بهایم در زنده چون شیر و لبنک و گرگ و شغال و روباه و راسوخین است
 هدایه سور سگ بروایتی از مالک صح طاهر است و بروایت دیگر از و
 نجس است و علیه الفتوی کذا فی در مختار و حاشیه معصام بر شرح و قاف
مسئله اگر سگ بدن یا پارچه را بدین بگردد پاک نشود تا وقتیکه اثر
 تری دیده نشود برابر است که در حالت غضب گرفته باشد یا در
 غیر آن و همین مختار است شرح منتهی المصلی **مسئله** سور گربه خانگی
 طاهر است مکروه هدایه **مسئله** اگر چه گربه از اقسام در زنده است لیکن
 بسبب بودن وی از طوائف سورش طاهر است لیکن مکروه بجهت

تنزیهی و همین صبح است پس خوردن وی اغنیا را کرده است
 ساکین را کرده نیست للضرورة عالمگیری بلکه طاهر است بلا که است
 بسبب استعمال رسول الله صلی الله علیه و سلم ظنی را که سوشن آن رسیده بوی پاک
 کردن سئله اگر بلبید گریه یا چه را شستن آن وجه نیاید بحسب
 تعدد حفظ ازین بخلاف بدن که اگر بلبید بدن را شستن آن وجه
 گردد بعد از ضرورت مجموعه النواذر سئله سوگر نه دوشتی نجس است
 چرا که از طوافات نیست قنیه سئله سو سو اکن البیوت چون
 گرفت و موش و کور موش و مار و شپش و مانند اینها که در خانها می باشد
 کرده است بگذافی الهدایه و در مجموعه النواذر از خلاصه نقل کرده که صبح
 آنست که کرامت و تنزیهی است تا اگر با وجود آب مطلق ازین
 آب با وضو کند روا باشد و همچنین در حسب مفتی نوشته و صاحب
 تنویر الابصار آنرا مشکوک گفته و شارح آن قائل بطهارت وی است لفظ
 سئله سو سو طاهر است سئله سو سو جار و نعل مشکوک است
 و خلاف است درین که شک در طهارت وی است یا طهوریت وی صحیح
 آنست که شک در طهوریت وی است و عرق وی مانع جواز صلوئه نیست
 اگر چه زیاده از قدر دریم بود پس همچنین سو روی و حکم مشکوک آنست که اگر
 آبی سوای وی نباشد وضو کند بدان آب و تیمم نیز کند و نماز گزار در وقت طهارت
 بالیقین حاصل آید بگذافی الهدایه و اگر وضو بدان آب کند و اکتفا بر تیمم کرده
 نماز گزار در نماز بنور وجهین اگر وضو بدان کند و تیمم نکند نماز جایز نباشد

و گوشت که در خوردن نباید که هر چه خورده است تمام ظاهر است یا نه باشد

لیکن اگر آن آب مشکوک را بریزد یعنی بمکرم کرده نماز گزارد و روا باشد
 مسئله سو فیل نجس است شرح او را پس اگر از خرطوم وی آب برسد
 یا پارچه رسد ناپاک کند قاضیخان مسئله سوریو غیر کول اللحم همه ما
 کرده نیست برابر است که شکاری باشد چنانکه باز و بگری و شاهین و غلیب و
 و غیر ذلک با حیفه خوار چنانچه عقاب و خراب سود یعنی زراغ سیاه و
 سوسای ازین مسئله زراغ قسم القع یعنی سفید و سیاه آنکه در دیار است
 سوری طاهر است نزد امام عظیم بسبب حلت گوشت آن که گوشت وی
 حلال است بجهت آنکه خلط میکند در میان غده و حیفه و نزد صاحبین شرح
 نجس است بسبب کرده بودن گوشت آن و فتوی درین باب بر قول امام
 اعظم است لیکن معمول خوردنش نیست عملاً بر قول صاحبین زیرا که احتیاطاً
 و با کولات اولی است و در باب سوری و پخیال عمل بر قول امام عظیم اوفی و
 ارفق نیست مسئله سورگر و ژر طاهر است بقیاس سوری زراغ القع که آنهم
 مثل القع خلط می کند میان حیفه و غیره حیفه بلکه غذا است او
 حیفه کمتر است پس اینهم حلال خواهد بود و سوری طاهر بر
 قول ابی حنیفه ح و رویش صحیح بنظر جامع این روایات نماند
 اگر پر کرد طفل دیوس از چاه و بر سخت آب آن را در کوزه خود
 پس آب باستینش فتاد و در کوزه داخل شد آن کوزه
 طاهر است مگر آنکه نجاست آسین وی متحقق باشد قنیف
 مسئله افتادن عبا نجس در آب اعتبار ندارد

طاهرست و اگر خاک ناپاک در آب افتد آب را نجس کنند پس اعتبار آن را
 را باشد نه غبار را قنیه مسلمة اگر موشی از چاه مرده بر آید و قبل از آنکه
 چاه پاک کرده شود تمامی آب چاه فرو رفت و خشک شد پس عود کردن آن
 آب طاهرست و نزد ابی یوسف بعد عود کردن آب یک دلو کثیده شود
 و نزد محمد ح بست دلو و اگر فرو رفت بقدر بست و لو پس باقی آب چاه
 طاهرست قنیه مسلمة اگر یک کس خردید نجاست آب و دو کس طهارت
 آن یا بالعکس یعنی دو کس نجاست خردید و یک کس طهارت آن پس
 حکم کرده شود بر قول دو کس اگر هر دو جانب خردند برابری است بیح
 حکم کرده نشود لیکن حکم کرده شود بر طهارت آب بمقتضای اصل یعنی اصل
 هر شی طاهرست و نجس نمیشود مگر بعارض و چون احد الفرفین حرم باشد
 و جانب مخالف غلام حکم کرده خواهد شد بر قول حر و اگر خردید یک حر بر
 نجاست آب و دو عجد بر طهارت پس قباحتی نیست بوضو کردن از آن
 مختارات النوازل مسلمة سوال کردن از حال آب شرط نیست یعنی
 پرسیدن از کسی که این آب پاک است یا ناپاک ضرورتی ندارد و اعتبار
 لاسل یعنی اصل هر شی طاهرست پس همین را اعتبار کنند مختارات النوازل
 و این حکم شامل است چاه را و حوض را مسلمة آبی که نجس باشد
 بر مذهب آبی حنیفه و طاهر باشد بر مذهب شافعی و از آن آب که در خمیر کرده
 اند یا طعامی بخت اند خوردن آن حرام است حنیفه را پس باید که بسبک خوراند
 باید بدین کسی شفعوی که تغذ شافعی را خورد بشرط حلال است و در مختار

مسئله گفت مالک صح چاه میگه جاری باشد ناپاک نمی شود بوقوع
 نجاست در آن زیرا که آب از جانب زیرین بر می آید و از جانب بالا کشیده
 می شود پس حکم آب جاری دارد مختاراً التوازل اما در مجموعه النواذر نقلاً
 المختار الفتاوی نوشته که از ابی حنیفه و ابی یوسف صح مرویست که آب چاه
 ناپاک نمیشود چون آب جاری نگرند آنکه متغیر شود یکی از اوصاف ثلثه رنگ
 یا بوی مزه مسئله چاه آب اگر قریب بریا بوعه باشد پس تل و قتیکه متغیر
 نشود یکی از اوصاف ثلثه آب چاه آب طاهرست نظیر می و این را حد
 تعیین نیست حتی که اگر ده گز مفاصله باشد و یافته شود و اثر بریا بوعه در
 چاه آب پس چاه آب ناپاک نشود و اگر مفاصله یک گز باشد و اثر یافته
 نشود و گاهی ناپاک نگرند و محیط در محیط السرخسی همین را صحیح نوشته که از
 فی عالمگیری و در شرح و قایم مفاصله گز را اعتبار نموده اگر وجه الماء
 مساوی باشد و اگر وجه الماء سرد و مساوی نیست پس اگر فاصله کم از ده
 گز هم باشد برین روایت نیز چاه نجس گردد زیرا که مساوات وجه الماء
 شرطست برای نجاست مسئله چاه میگه کرد او زمان بهر آب جمع می شوند
 و پایی و پارچه آنها نجس باشد و آب از پایی ایشان میچکد و در چاه پس
 یا سوراخ بزرگ نمانده بر سر می نهند و قطرات آن در چاه می افتد چاه
 طاهرست للبلوی مسئله اگر غمقی آب چاه ده گز باشد نجس نمیشود
 بافتادن نجاست تا وقتیکه متغیر نشود یکی از اوصاف ثلثه در صحیح شرح
 صد الفتاوی در مختار مسئله اگر آب در چاه بقدر حوض کبیر باشد

یعنی مقدار درده در ده بود پس سخن میشود بافتادن نجاسته مگر به تغییر
کسی وصف از اوصاف ثلثه فینه سکه در چاهیکه که به موش
راجراحت کرده است تمام آب باید کشید زیرا که بعد از جراحت خون از
موش برآمده باشد و اگر نه کرده است و اگر به موش برود در چاه است
فتادند و مرده برآمدند هشتاد و لو آب باید کشیدی و لو از بسبب موش
و پنجاه اسبب گریه و اگر موش مرد لیکن اما سیده نیست و اگر بزنده برآمد
پنجاه و لو آب باید کشیدی بسبب مردن موش و سبب به سبب زنده
بر آمدن گریه فتادی و اگر گریه مرده غیر آسیده برآمد و موش زنده
سزاوار است که هفتاد و دو کوشد پنجاه جهت موت گریه و سبب و جهت
زنده بر آمدن موش و اگر هر دو زنده برآیند هیچ آب کشیده نشود دیگر
اطمیناناً للقلب و لو تا سبب و دو کوشند و در نهایت گفته که این در صورت
که موش از گرفتن گریه بگریز کرده و اگر گریه کرده باشد تمام آب برآورده شود و باب
هشتم در بیان آب را که یعنی آب بسته و آب جاری یعنی اب ان
شمله دو فصول فصل اول در مسائل آب بسته سکه آب بسته
چون کثیر بود حکم آب جاری دارد یعنی از افتادن نجاست ناپاک نمی شود
مگر آنکه متغیر شود یکی از اوصاف ثلثه آن از بود رنگ و مزه و اتفاق
علما و عمل شایخ بر همین است و آب کثیر را حدی معین کرده اند که کم از
ده درده نباشد که زانی محیط و مراد از ده دره آنکه در مریح بهر یک جانب
از آن ده ذراع باشد که در چهار جانب حمل آن میشود و در مثلث بهر یک

جانب پائزده گز و رنج گز و خمس گز بالا باشد کذانی در مختار و در دو
 چهل هشت گز باشد در تمام دور کذانی الخلاصه و معتبر در گز ذراع که پانجا
 است در مختار و عالمگیری نقل عن نظیری و آن شش و بیست که است چهار
 انگشت میشود کذانی عالمگیری نقل عن ابنین و در مختار نوشته که
 آن هفت قبضه و یک ترنگشت در آخرین قبضه که آنرا سه انگشت قرار داد
 پس برین قول مفتی به ذراع سی و یک انگشت میشود اما عمق آب در دره
 نین معتبر است که در اعتراف یعنی در گرفتن آب از کف دست پشت بر
 زمین نرسد و بگل نه آید بلکه حوض کبیر یعنی حوضیکه در دره باشد
 اگر نجاستی در وی افتد پس اگر نجاست مرئی باشد موضع افتادن آن
 ناپاک گردد و ازان موضع بقدر حوض صغیر گذاشند و منونماید و حوض صغیر
 مربع چار و چارست یعنی بهر یک جانب چهار گز باشد که در چهار جانب
 شانزده گز میشود عالمگیری و اگر آن نجاست غیر مرئی باشد پس نزدیک
 مشایخ عراق حکمش همچنین است و نزدیک مشایخ بخارا ناپاک نمیشود آن موضع
 و رو است و ضو کردن ازها بخا خلاصه و همین قول ثانی صحیح است سراج الولا
 ح حوضیکه از جانب اعلی وسیع باشد که مقدار دره در ده بوده یا
 زیاده ازان و از جانب اسفل تنگ یعنی کم از ده دره و از آب ملو باشد
 ناپاک نمیشود از افتادن نجاست تا وقتی که آب بجانب اعلی باشد که مقدار
 ده دره است و چون آب کم گردد و مقدار رسد که آنجا در ده است از وقت
 نجاست ناپاک گردد در مختار سماع حوضی که از جانب اعلی که کم از

در وقت خواب در محل خواب در وقت بیداری در وقت بیداری در وقت بیداری
 بخاستی در وقت بیداری در وقت بیداری در وقت بیداری در وقت بیداری
 که در وقت بیداری در وقت بیداری در وقت بیداری در وقت بیداری
 آب در وقت بیداری در وقت بیداری در وقت بیداری در وقت بیداری
 عینش است و نجاست در زمان افتاد و بعد از آن آب نجاست کرده شود یعنی
 این که در وقت بیداری در وقت بیداری در وقت بیداری در وقت بیداری
 نجاست بود و در وقت بیداری در وقت بیداری در وقت بیداری در وقت بیداری
 در این وقت بیداری در وقت بیداری در وقت بیداری در وقت بیداری
 مختار است و در وقت بیداری در وقت بیداری در وقت بیداری در وقت بیداری
 آب آن اگر باشد آن آب متصل از الوان مشرقه اگر چه قلیل باشد
 جائز است و وضو بان بود اگر آن آب متصل از الوان مشرقه باشد جائز است
 و وضو از آن بین مختار است عالمگیری نقل این مختار است چون کبریا
 آن متبدل کرد و طاهر است و وضو بان جائز تا وقتیکه نجاست و آلودگی
 شود و موقوف نجاست نزلان زیرا که نجاست که بسبب ویرانیدن آب
 بد بود میشود قاضی میان و مختار از النوازل عزیز کبریا که در وقت آن مختار
 باشد و نجاست که در آن میرسد بوضع نجاست مجتمع می شود با آنکه در
 در وقت باشد یا زیاد از آن چند آنکه باشد پس آن آب نجاست است و مختار
 از آن نشاید زیرا که هر آنی که نجاست رسیده پیش گشت بپزاید و یکبار
 آب کبریا سعیده علی بن القیاس تا آنکه به شد پس هیچ آنی از نجاست

قالی نسبت گویا از کتب نجس تالاب پر کرده اند و اگر نجاست پر حشمتی باشد
 که آنیکه می رسد در غیر مویع نجاست مجتمع میشود تا آنکه دره دره شود
 و بعد از آن تا مباح نجاست رسیده و همچنین تا آنکه بر پشت پس آن لای
 طاهرست زیرا که آب طاهر بقدره دره شده و نجاست رسیده و نجاست
 آب دره دره را نجس نمی کند پس گویا در آب دره دره نجاستی افتاد و نجاست
 صورت اول که از آن عالمگیری مسئله اگر غدیری یعنی تالاب ناپاک شد
 بعد از آن خشک کرده حکم کرده شود و بر طهارت زمین آن پس اگر بار دیگر
 در آن آب در آید اختلاف است و آنکه نجاستش عود نماید یا نه و ظاهر آنست
 که عود نماید عالمگیری مسئله اگر کسی بنید مردی را که وضو میکند از آب
 حوض ناپاک واجبست بر بنیده که خبر دهد وضو کننده را از نجاست آن
 و بروایتی واجبست قنیه مسئله اگر کسی بنید مجنبی را که در حوضیکه
 کم از ده دره باشد غسل زینابت می کند پس واجبست بر بنیده
 که ازان حوض آب خود گیرد زیرا که آب بسبب مستعمل شدن پلید شد
 و اگر بنید دیگر را که ازان حوض آب بگیرد پس بر این بنیده واجبست
 که خبر کند آن شخص را که از نجاست آب که بسبب مستعمل شدن غسل
 جنابت لاحق گردیده قنیه مسئله چیزی را می سائله چون شیر و گلاب و دیگر
 یعنی شیوه نیشکر و عصیر حکم آب در و پس اگر دره دره بود به افتادن نجاست
 ناپاک نشود تا وقتیکه مزه یا بوی از آن متغیر نگردد و در روایت اصح
 که از آنی در زخمنا فضل و میم در آب روان و آب روان آنست که بر گاه

و این اصل طریق شناخت آب جاری است که اصلا درین تکلفی
 نیست کذا فی شرح الوقایه و الکنز و الخلاصه و زیاتی در عمق و عرض شرط نیست
 بهمان قدر عمق باید که در اعتراف بخت و ست رکب نه آلاید و عرض هم اگر چه
 قدر یک باشد یا کم از آن بود کافی است و حکم آب جاری آنست که ناپاک
 نمیشود تا وقتیکه متغیر نمیشود و مزه یا بویارنگ آن بسبب نجاست و برهمن
 است فتوی کذا فی المصنعات اگر چه شی نخس العین هم در آن افتد مثل
 متیه و خمر و خنزیر و خون و غیر ذلک ناپاک نشود بی تغیر کسی از اوصاف
 ثلثه نیتة المصلی مسئله اگر سگی در نهری افتد و بند کند عرض نهر را
 و آب بر پدش شده جاری می شود پس اگر آبیکه ملاقی بدن کلب است
 قلیل است از آبیکه ملاقی نیست جایز است و صورت از آن آب در سفلی نهو اگر آبیکه
 ملاقی بدن کلب است بجز آبیکه ملاقی نیست صورت از آن جایز است کذا فی شرح الوقایه
 و التنجیس لصاحب الهدایه و نزد ابی یوسف رج جایز است و صورت کردن
 بآن آب تا وقتیکه متغیر نشود و از اوصاف ثلثه کذا فی شرح الوقایه اما فی
 قلت و کثرت آب ملاقی و غیر ملاقی پس از مسئله ما بعد واضح می شود
 مسئله اگر خنزیری یا مرداری در نهری باشد به حیثیکه از زیر آب
 دیده میشود بسبب قلت آب بسبب صفای آن و تمام عرض نهر را
 مسدود کند پس آب ملاقی به نجس العین زیاده است از غیر ملاقی بآن
 و صورت از آن جایز است و اگر زیر آب دیده نشود یا تمام عرض نهر را
 بند نکند بلکه کم از نصف عرض مسدود باشد پس آب ملاقی نجس

تکمیل است از غیر ملاقی و وضوء اذان جائز است میط مسئله اگر آب
از جانبی علی منقطع شد و هنوز جاری است حکم کرده شود بر جریان
آن قاضی بخان مسئله اگر قریب تا بدان بر سقف نجاست باشد و آب
باران همگی یا نصف اذان یا زیاد از نصف نجاست رسیده روان
شود آن آب ناپاک است و اگر همگی یا نصف اذان یا زیاد از آن ملاقی
نجاست نمی شود ظاهر است و اگر بر سقف نجاست به چند جا باشد و قریب
تا بدان نبود آب باران که از تا بدان جاری شود ظاهر است و آنرا حکم آب
جاری است عالمگیری مسئله اگر بر سقف نجاست بود و بوقت بارش از
سقف چکید صحیح است که آبیکه از سقف میچکد ظاهر است تا وقتیکه بارش
موقوف نیست مگر آنکه متغیر شود رنگ یا بو یا مزه زیرا که آن آب بارش
است و باران حکم جریان دارد و چون بارش موقوف شود بعد از اذان
آب سقف چکید آن آب نجس است چرا که چون بارش منقطع شد حکم جریان
بهم منقطع شد کذا فی المصباح و همین را مشایخ متاخرین اعتبار کرده اند
کذا فی مختاراة النوازل مسئله حوضی صغیر که داخل شود در آن آب
از یک جانب و خارج میشود از جانب آخر پس جائز است وضوء کردن
از آن حوض بهر جانب و بر همین است قومی بدون تفصیل آنکه
اگر باشد حوض صغیر چهار در چهار یا کم از آن پس جائز است
حاکر باشد زیاد از چهار در چهار جائز نبود کذا فی الزاهدی و معراج
الدرایه و کذا فی عالمگیری و شرح الوقایه مسئله حوضی صغیر که

ناپاک باشد آب آن پس داخل شد آب طاهر در آن حوض از جانبی
 در وان گشت از جانب آخر گفت فقیه ابو جعفر چون سیلان کرد آب
 حوض حکم کرده شود بطهارت آن و همین است مختار صدرا الشیخ محیط
 و مختار اة النوازل مسلمة اگر حوض صغیر که ناپاک باشد و داخل گشت
 در آن آب طاهر از جانبی و خارج گشت از جانب آخر لیکن مردمان پی
 در پی آب از کف می بردارند آب آن حوض طاهر شود نظیر به زیرا که
 اعتراض بنزه جریان است و مراد از اعتراض متوالی یعنی گرفتن آب
 از کف دست پله در پله آنست که ساکن نشود آب از حرکت در میان گرفتار
 و دوبار از آب می مسلمة اگر از حوض ناپاک مردمان آب میگردانند و دیگر در آن
 داخل نمی شود یا بر عکس این یعنی آب دیگر در آن داخل شد و مردمان
 از آن آب نمی گیرند پس تمیز اکثر ناپاک شود و اگر مردمان هم آب
 میگردانند و آب دیگر هم در آن داخل میشود پس نزد اکثر ناپاک نمی شود و قاضی
 محیط مرویست از ابی یوسف رح که آب حوض حمام بنزه آب جاری است
 ناپاک نمی شود با قنادن نجاست تا وقتیکه اثری نجاست دیده نشود حتی
 که اگر کسی دست خود در حوض حمام اندازد و بدست او نجس باشد
 حوض ناپاک نشود بلا خلاف آنجهت ضرورتاً بنیه المصلد نقلاً عن نوادر
 اگر جاری در آب جاری بول کند در شوره آن یعنی شوره بر پارچه
 افتد ناپاک شود و آن پارچه تا وقتیکه بیفتین نداند که این شوره
 بول افتاده است مختار اة النوازل مسلمة اگر در حوض نجاستی باشد و آن

در آب جاری که در دو طرفش طبعی نوازه آن دریاچه سوار و شده
 صحیح نیست که سخن گفتن پارچه را حکم بقیلن لایزول با شک شرج نیت
 المصلی سئله اگر کسی خدنی ناناک یا چوبی ناناک یا عذره در آب
 افکند و در شاش آن بریاچه برسد ناناک نشود و پاره نیت او قیتکه اثر شجا
 بریاچه ظاهر نشود بر آب است که آب را که باشد با آب جاری و مختلده است
 و به افذ الفقه ابوالمیث و عالمگیری سئله اگر بر نهری جاری صف
 مروان و وضو می کنند جایز است یا نه است هو الصحیح نیت المصلی سئله
 اگر کسی از حوض غیر نهری کند و آب جاری کرد و وضو نمود از آن نهر
 و آب آن وضو بجای مجتهد است از آنجا و بگری نهری کند و روان کرد
 از آنجا و وضو ساخت از زمین نهر تانی و مجتهد گشت آن آب بجای
 دیگر از آنجا کسی دیگر نهری کند و روان ساخت و وضو نمود و بر این
 قیاس پس وضو هموار و باشد لیکن در میان هر دو وضو مجتهد شدن
 آب مسافت شرط است اگر چه مسافت قلیل باشد تا حکم جریان توان
 کرد عالمگیری باب نهم در تطهیر اجناس شمسیه فضول فصل اول در
 اقسام تطهیر و احکام آن بدانکه نظیر اجناس و منزل نجاسات دو از ده
 چیز است اول غسل بفتح غین مجزیه و مسکون سبعین جمله یعنی شستنه
 دوم مهن بفتح میم و نشد به صا و هله یعنی بکیدن از زمین سوم مسح
 یعنی پاک کردن با نش از دست و یا پارچه چهارم واک بفتح واک مماله
 و سکون لام یعنی مالیدن بزین پنجم حرک بفتح حاء و سکون رازها

یعنی تا بعد از بار بار چرب و روغن بادام شیرین را در دست با انگشتان اعضا
از دست ششم اجزای مختلفه سوزن نفوس غلیان کسب غرض
مغز و سکون لایحه یعنی جوشن و ادون برانش ستم
تج لفتح نون و سکون زاز مجر و حای حلی یعنی اجزای آب نم است
یعنی برگشتن از حال بیجالی و تبدیل با سیت و هم دباغت یعنی صاف
کردن جز سینه از طوبیارت بدوا و غیره یا زو هم و کات لفتح نون مجر یعنی
توج و آرد هم جفاف لفتح جیم و فار اول یعنی خشک شدن اما قسم اول
عسل یعنی شستن پس باید دانست که این عام است و مثال است
همیشگیار که جمله چیز باز عسل پاک میشود و گویزی چندی که صلاح و قابل
شستن نیست چون دهن یعنی روغن و عسل لفتح عین مملد و سکون
سین مملد یعنی شمره و دهن بکنه ال مملد و سکون بار موحده و سیر
مملد یعنی و و شایب و شیره شکر و غیره و مثال این که مخصوص غلیان
و آب چاه که مخصوص برنج است و چیزیکه تک شده باشد یا شرا بیکه
سکر شده باشد و مثال این که مخصوص با مثال است و مملد بیکه که
مخصوص بدباغت و گوشت و پوست حیوانات خمره کوان اللحم که مخصوص
بزکات است و شکر نبات و آرز و مثال این گاهی پاک نمیشود چون
ناپاک گرد و مملد عسل بسیار یعنی شستن چیز یا درست است
آب مطلق یعنی آب بارش و چاه و شیره و دریا و آبکه از درخت خود وجود
مقاطر شود بی علاج و غیره و آنکه از آنچه که وضو و عسل با آن جایز باشد

و بر چه سبب آنکه از آن نجاست بدان مکن باشد اگر چه منوره و غسل آن
 درست بود چون سبب آنکه در کلاب و اسبیکه از درخت یا شتره افشرد
 شود اگر ظاهر و موزیل نجاست باشد و آب استعمل نماید و عرفیات
 و مانند اینها که چیزها را صاف بآن توان کرد و وقت افشردن آنچه آب آن
 افشرده شود و اگر چه منوره و غسل بآن روا نبود اما آنچه که تصفیه اشیا
 بدان مکن نباشد بلکه خود محتاج به شستن گردد و قابلیت افشردن که
 شتره شستن است ندارد چون شیر و روغن و روغن و شمشه
 و شیر و نیشکر و غیره پس غسل اشیا ازین باورست نیست و از آنجا
 دیگر می بایست توان کرد مسئله از روغن کبیر نجاست روا نیست زیرا که
 از افشردن افشرده نمی شود کافی و همچنین است و پس و عصیرینه
 افشردن انگور تبیین اگر نجاست مریمه است باشد چون بر از آن
 و پخیال ناکیان و مانند آن پس چون زائل شود عین آن بشستن و
 افشردن حکم کرده شود و بطهارت آن اگر چه بشستن یکبار زائل نمیشود
 و اگر بسکه بار هم زائل نشود عین النجاست بشوید و عصر نماید تا آنکه زائل شود
 و از اثر نجاست مانند داغ و بومی و رنگ اگر بی مشقت حاصل آید
 ضرورست و اگر دشوار باشد از آن منوره بنویسند و از آنجا که برای زائل
 اثر نجاست تکلف نکرده شود آب گرم یا آب صاف چون مسئله
 اگر کسی رنگ کرد پارچه خود را به نیل ناپاک یا دیگر رنگ ناپاک یا رنگ کند
 دست خود را از خضاب نجس باید که بشوید آنرا تا آنقدر که آب صافی برآید و

و از آن رنگ ضرور نبود فتح القدر و در مجموعه النوادر نوشته که پارچه
 بنیل نجس رنگ کرده باشد بشستن سه بار پاک گردد مسئله اگر کسی
 زعفران در ظرفی بزرگ کردن حل نمود و در آن بول افتاد پس از آن زعفران
 پارچه را رنگ کند بعد از آن سه بار بشوید پارچه پاک شود همچنین است
 در صلوة الاثر از حسن بصری رح و گفت هشام این قول اصحاب ماست
 رضی الله عنهم مسئله بر پارچه یا پوست روغن نجس افتاد و پاک
 کرد آنرا سه بار و عین آن زایل گشت و بعد شستن آن اثری نیست باقی
 ماند این را اعتباری نیست مجموعه النوادر و به اخذ القفه ابو اللیث و به
 الاصح کذا فی الذخیره مسئله اگر چیزی نجاست غیر مرئی رسیده چون
 خمر بشستن سه بار پاک میشود پس اگر آنچه قابل عصر و اطهون است هر بار
 عصر نماید و بار سوم مبالغه در عصر نماید حتی که اگر بار چهارم باز عصر نماید متعلق
 نشود و اگر احتمال تقاطر دارد آنچه تا پاک ماند ظاهر نشود و معتبر در عصر قوه
 غاسل است چنانکه در شرح و قایه نوشته و در صلوة مسعودی گفته کرد
 تا فتن جامه اعتبار قوت جامه راست یا قوت تابنده و
 را اگر جامه قویست اعتبار قوت تابنده راست و اگر جامه ضعیف است
 اعتبار قوت جامه راست امتنعی و در غیر روایات الاصول آنست که افشردن
 یکبار کافیست نه الهفتی و اوسع و علیه الفتوی کذا فی الغرائب و النوازل و الکافی
 لیکن باید که اگر اکتفا با افشردن یکبار نماید بار سوم عصر نماید مسئله اگر بر پارچه یا
 شتر پارچه ریشی یا بلند اینها از آنچه که قابل افشردن است نجاست غیر مرئی رسیده

باید که آنرا بشوید و عصر نماید و باز بشوید و عصر کند همچنین سه بار یکبار در
 بد سویم بالغمه در عصر کند آن قدر که اگر باز عصر نماید تقاطر نگردد و پس چیزها
 ظاهر شوند و اگر بعد شستن هر بار عصر نکند بلکه در نوبت اخیر عصر بسیار بخورد
 حکم بر طهارت کرده آید چنانکه مذکور شد را ما چیزها همگی که قابل افشردن باشد
 چون کتخت پوش و قصعه یعنی کالشنه بزرگ چوبی و قفا چوبی و آوند های
 گلی و ظروف نسی و برنجی و چینی و اشیاء نقرئی و طلائی و آهنی و غیره با
 سنگی و شیشه و تخته و تسبیح و عصا و موزه و آبپوش و امثال آنها
 از آنچه قابل عصر نیست اگر نجاست مرتبه تندر با آنها رسد چون بر آرد خون
 و غیره پاشش بشوید آنرا که از ازل شود عین آن اگر چه اثر نجاست باقی ماند
 که از ازل آن تکلف گردد و اگر نجاست غیر مرتبه با آنها رسد چون بول و خمر
 و آب ناپاک پس بشوید آنرا خشک کند و همچنین تاسه بار و حد تخفیف
 آنست یعنی خشک کردن آنقدر باشد که نقاط آن منقطع گردد اگر چه بی باقی
 ماند کذافی البتین و در محیط شرش نوشته که شستن و خشک کردن بر
 یار در صورتیست که نجاست را جذب کرده باشد چنانکه بسیار مذکوره اگر
 نوباشد و کثیر الاستعمال نباشد اما اگر نجاست را جذب نکرده چنانکه
 اشیاء مذکوره کند و کثیر الاستعمال باشد شستن بسیار بدون خشک
 کردن پاک گردد بلکه اگر برسد بول در بنیزی مستعمل همچو مانده یعنی
 خوانیکه بر طعام باشد و محور کبر مسوم و سکون ماء حله و فتح و او و سکون
 راه مملو چوبیکه آرد خمیر کرده بدان بین سازند و در پندی پلین گویند

و قصه یعنی کالسه بزرگ چوبی و فقیر پس بر نردآب بر اینهمه سه بار بیک دفعه
 یعنی خشک کردن هر بار ظاهر شود و یک هم کند یا نکند یعنی از دست بمالد یا نماند
 کذا فی القتیبه **مسئله** اگر بر شیشه یا سنگ یا آهنی نجاست غیر مرئی رسد
 پاک میشود شستن یکبار چون زیاده آب بر آن ریزد و بروایتی است
 که اگر نباشد بر اینهمه چرک و رنگ پس ظاهر شود شستن یکبار و اگر بر اینهمه
 چرک و رنگ باشد شستن سه بار پاک گردد و قتیبه **مسئله** ظروف گلی
 نون غیر مستعمل چون ناپاک شود شستن سه بار و خشک کردن هر بار پاک
 میشود زیرا که ظروف گلی نون با زب رطوبات میشود و اگر کهنه و کثیر الاستعمال
 باشد چنانکه دیگر گلی مستعمل که در مندی مانند می گویند و آنرا که در مندی
 کراهی گویند و اشغال این چون ناپاک شود و خشک کردن هر بار حاجت
 نیست صرف شستن سه بار ظاهر گردد زیرا که سبب کثرت استعمال جاؤ
 رطوبات نه میشود و همچنین ظرفی که بر آن روغن کرده باشد چنانکه مرتبان لاکمی
 بسبوی لاکمی و سفال و پیال لاکمی بیشتر در دیار میسازند و همچنین ظروف
 چینی مثل جامدان و پیاله و غیر ذلک درین همه چیز با حاجت خشک نمودن
 هر بار نیست شستن سه بار کافی است زیرا که اصل جذب رطوبات نمیکند
 و حال اینها مثل ظروف بسی و آهنی و سنگی است **مسئله** ظروف گرانبا
 چون پلید شود آنرا بشوید بهر طوریکه هست مکلف در برداشتن آن ضروری
 نیست قتیبه **مسئله** خم گلی کلان که برداشتن آن متعذر باشد چون
 پلید شود باید که آب اهد را و انداخته بشوید و بعد شستن آب غسله را

بریزد به نیکه تواند ممکن باشد چنانکه از طرف خورد یا با غتران یعنی از
 کف دست آب بریزد چون آنقدر آب ماند که برین گردش دشوار باشد
 از پارچه ظاهر نشدن نماید یعنی آب بقیه را برارد و باز بشوید و آب غسل
 به همون نج بریزد و از پارچه ظاهر دیگر همان پارچه سابق پاک کرده ازان
 نشستن کند همچنین تا سه بار پس پاک شود مسلمه خم کلان که آنرا در زمین
 نصب کرده باشند چون ناپاک شود نجاست غیر مرئی پس سزاوار است
 که بعد خشک شدن ظاهر شود و چون ناپاک شود نجاست مرئی پس بعد از آن
 نجاست چون خشک شود پاک گردد زیرا که شیء منصوب در ارض حکم ارض
 دارد چنانکه در مقام آن گفته آمد انشاء الله تعالی مسلمه خم شراب که گند
 و مستعمل باشد به شستن سه بار پاک شود تا صیقلان لیکن اگر بوسی شراب
 در آن باقی ماند تا نارخانی و اگر بوسی شراب بشستن نرود پاک نشود مگر
 بسکه ساختن یا انداختن در آن مختاراة النوازل مسلمه اگر در کوزه نو
 شراب کرده باشد چون برزوب در آن سه بار و هر بار ساعتی گذارد هر
 پاک نشود و این نزدیک ابیوسف است خلاصه فروع مجلس گاهی
 پاک نشود مختاراة النوازل ظاهر است که باند استن آن کوزه در
 آتش سوزان کوزه گران پاک شود نزد محمد رحمه الله مسلمه اگر چرپینه
 بچا ستمی عارض شد بشستن سه بار پاک گردد حاجت تنگ کردن
 هر بار نیست و همچنین است موزه و مکعب و آن سه است مکه و از
 تا شتا تنگ و جسد موق و انهم موزه چرپینه است که بر بالای موزه مینوشند بر

حفظ موزه اول از نجاسات اگر بر اینجه نجاستی برسد برنجین آب سه بار
 پاک گردد بدون خشک کردن قنیه و در قنیه برمانیست که مختار است
 که نشوید و بگذارد بر باز تا وقتیکه لقا طر ساقون شود و تری برود و
 خشک کردن شرط نیست مسئله اگر بر موزه بول رسد برنجین آب
 سه بار ظاهر گردد اگر چه دلم نکرده باشد قنیه همچنین حکم کرده خواهد
 شد در پلوش مسئله کارومی را با آب ناپاک آب داود باشند
 نزدیک ابی یوسف رح پاک نشود تا آنکه آب و بشند آن را با آب پاک
 سه بار پس پاک شود عالمگیری و در روایتی از ابی یوسف رح آنست
 که بشتن سه بار ظاهر میشود مسئله اگر دانه های غله چون نخود و گندم
 وجود اشغال این در بول یا خمر افتاد ویرماند چند آنکه بسبب جذب رطوبات
 بسالیدان را بشوید و در آب آنقدر گذارد که همان مقدار ببالد که از
 نجاست ببالید پس آنرا خشک سازد و باز بشود و همان قدر در آب
 دارد که مقدار سابق ببالد باز خشک نماید همچنین تا سه بار پس
 پاک خواهد شد اگر مژه و بوی نجاست در آن باقی ماند اگر دانه های غله در نجاست
 افتاد و فوراً بر آورده شده که رطوبات اصلا جذب نکرده بود پس بشتن
 سه بار بتقیج و تخفیف پاک شود عالمگیری مسئله نان چون ناپاک شود
 بشتن سه بار ظاهر گردد بشرطیکه نجاست را جذب نکرده باشد مسئله
 زمین و درخت و هیزم که باو نجاست رسیده باشد بسبب بارش بدان
 از نجاست زایل گشت پس زمین و درخت و هیزم پاک گردد زیرا که بارش

بروینز که غیبل است عالمگیری مسئله چون بر زمینی نرم پول رسد
یا خمر افتد بر تخم آب تله بار پاک گردد اما اگر زمین سخت باشد پس بریزد
آب و ذلک نماید بعد از آن بیار چه تری اثر جذب کند همچنین سه بار پس
ظاهر شود و اگر بریزد آب کثیر بر آن تا آنکه نجاست تفرق شود و اثر آن
باقی نماند پس بگذارد تا آنکه خشک گردد و ظاهر شود قاضی نجان مسئله بوری چون پدید
شود و نجاستش خشک گردد در شستن دلک هم ضرورت است تا آنکه نجاست
ملائم گردد و شسته شود و اگر نجاستش ترست پس اگر بوری ای قصد یعنی
بی مانند آن باشد از آنچه جانب رطوبات نیست پس شستن سه بار پاک
میشود و با خللان و خاصه دلک جفاف نیست زیرا که جذب رطوبات نکرده
محو و قاضی نجان و خزانة المفتین و اگر بوری ای دوری باشد یا اشغال آن
از آنچه جاوب بر رطوبات می شود و باید که بشوید آنرا و خشک کند بار بشوید
و خشک سازد همچنین تا سه بار پس پاک گردد و نزدیک ابی یوسف رح و علیه
الفتوی می شرح بنیه اصلی و بر وعاج است که در آب روید و از آن حصیر
یعنی بوری ای با فند و بر سر آن مانند ششم چیزی جمع شود و همچو ذره و پنبه
در هوا پروند و کذافی الصراح مسئله بوری ای برگ تاز و خرما وونی و نازیل
و سیتلابی و اینچه بنیت می با فند و مانند اینها که در دیار اکثر مسلمانان
اگر نجاستی با آنها رسد و صورت خشک بودن نجاست و دلک هم در شستن
ضرورت است و در صورت تر بودن نجاست سه بار بشوید و دلک و جفاف
ضرورت نیست زیرا که اینها بسیار جاوب رطوبات نیست چنانکه قصب

که روایت آن بالفرض با آنکه شست کلمه بویا که در هندی گویند
 خوانند بضم کاف عربی بر وزن طوس و دیگر که آنرا گوئند ری و صفوف
 مساعد که از جانب بر شد آرد در دیار می آید اینها اگر بلبید شود سه بار بشوید
 و سه بار خشک کنید پاک گردد زیرا که این اشیا جانب است همچو دروی
 چنانکه مذکور شد اما اگر نجاست خشک باشد دلک هم ضرورت است و اگر
 تر باشد دلک ضرورت نیست کلمه بساط یعنی بستر خوبین نجی و دروی و
 قالین هر قسمیکه باشد و سوزنی بویا اگر ناپاک شود و آنرا در آب جار
 گیرد و خواه یکشب بگذارد تا آنکه چهار پالش آب برو جاری ماند پس پاک گردد
 و همین صحیح است در شرح بقیه اصلی و خلاصه همچنین نوشته و صاحب
 شرح و قایه قید یک شب بانه روز داده تا آنکه هشت پالش آب برو جار
 باشد و فتوی بر اول است کلمه اگر بشوید چیزی در غدیر یعنی تالاب
 و غیره یا بر آب کثیر بران یا خود آب برو جاری نشود پس شرط نیست درین
 افشردن و خشک کردن و مگر غوطه دادن که بدون اینها ظاهر میشود و
 همین مختار است در مختار کلمه جائز است شستن یا رجه و او ند
 و غیره دلک بی یک وقت یا دو وقت باید و روز مثلاً بیک وقت یا یک روز یکبار
 بشوید و وقت دو م بار و زود نمرد و بار بشوید پاک گردد و توالی شرط
 نیست چنانکه در طهارت جاه و اعضاء شرط نیست جهت حصول مقصود
 فتاوی قاضیان مهاقق فی البیروت کلمه اگر پارچه ناپاک را در همه طرف
 بشوید یا در یک طرف همه با بشوید و همه نماید و پارچه و ظروف همه پاک شوند

جهت تسهیل و تسیر الناس که بیشتر عادت بچینین است عالمگیری مسکله مردی
 یکپای برپایه و دیگر نهاده غسل میکند پاک میگردد پای زیرین او از آب بالا
 بکلاف و صنوبری که بدن در جنابت حکم عضو واجد میدارد پس غسل بکلی
 و دیگری رانجنس نمیکند و در صنوبر بدنی حکم جداگانه دارد آمانزد آبی که در پس
 شستن پای زیرین در غسل هم واجب است زیرا که از غسل پاچی بالا پاک
 زیرین نجس می شود قینه اما قسم دوم یعنی صحن نفتح میم و تشدید
 صادمه یعنی مکیدن پس این مخصوص بکسی چیز نیست بلکه بیشتر اشیاء
 ازین پاک می شود مسکله اگر بر بدنی نجاست رسیده باشد و اثر مکید
 از زبان تا آنکه اثر نجاست زایل شود پس حکم کرده خواهد شد بر طهارت
 آن بدن و همچنین سکین بکسرین مهاد تشدید کاون عربی و سکون یا
 تخمائی یعنی کار و قاضیان مسکله پارچه ناپاک بکسین پاک می شود
 محیط مسکله طفل شیرخوار اگر بر سرپتان بادر قی کرد سه بار
 شیر نوشید و مکید از زبان سرپتان زن پاک شود و درین
 کودک نیز پاک است قاضی خان مسکله اگر بسبب قی کردن
 یا آمدن خون از بون دندان ناپاک شد و کف انداخت سه بار
 یا ساعتی برومی بگذشت و من پاک شود اما قسم سوم یعنی مسح
 ماکیدن از پارچه پس این مخصوص است در سنگ و شکبه و مسخ ناز
 چینی و برنجی و دیگر هر چیزی که در آن سختی و ملاسه باشد اما آنچه سختی و ملاسه نداشته باشد
 چون پارچه حریر و امثال اینها و او ننگنی و مانند این پس از مسح پاک نشود مسکله اگر بر

یا شیشه یا سفالین رو عینی یا هنرم خراطی نجاستی رسد بمسح پاک میشود
 چون اثر آن زایل گردد قینه مسکه آهنی که بر آن صیقل کرده باشند
 همچو شیشه و کار و یا شیشه مصفا غیر کنده و مانند اینها اگر نجاستی بآن
 رسد پاک میشود بمسح از خرقه طاهر یعنی از پارچه پاک خوب مسح کن پاک
 خواهد شد چنانکه از غسل پاک میشود محیط و برابرت که نجاست و
 جرم باشد یا غیر ذی جرم طرب باشد یا بالمش یعنی نجاست تندر عجز
 تندر و خشک و تردین برابرت از مسح پارچه پاک می شود عین همین
 فحار و مفتی بست مسکه آهنی رنگ خورده همچو کار و شمشیر که رنگ
 خورده باشد و شیشه منقش یعنی شیشه که بر آن کنده کرده باشند بمسح
 پاک نمیشود مسکه اگر جای حجامت از سه خرقه پاک و تر تکه بار مسح کند
 انموضع حجامت پاک شود حاجت شستن نیست زیرا که مسح بخرقات
 طاهرات مبلوات کار غسل میکند محیط خسی در قینه نوشته که اگر مسح
 یکبار هم از آن خون شود موضع حجامت پاک شود مسکه اگر برسد
 نجاستی در نطع یعنی شکلهای کام و شستن آن ضرر دارد پس از پارچه
 تر و پاک مسح کند همچنین سه بار پس پاک خواهد شد قینه مسکه یعنی
 دلک بفتح دال ممله و سکون لام و کاف عربی یعنی مالش بزین پس
 مخصوص است بموزه و پاپوش مسکه نجاست ذی جرم اگر بموزه
 پاپوش برسد و خشک گردد طاهر میشود بدک یعنی موزه را بر زمین بالذات
 آنکه نجاستش زایل گردد حکم طهارت وی کرده آمد و اگر تر باشد پس نزد

ابی یوسف پاک می شود بدک اگر در دلك مبالغه نماید تا آنکه اثر نجاست
هم باقی نماند و علیه الفتویٰ لعموم البلوی قاضی خان و در مختار مسئله
نجاست غیر ذمی حرم چون خمر و بول و آب نجس غیر ذکاک بسبب احتیاط
از غیر او چون خاک و خاکستر و مانند آن حکم ذمی جرم دارد تا آنکه اگر بر موزه بوی
یا خمر افتد و بر آن خاک اندازد و اثر دلك نماید پس پاک گردد و علیه الفتویٰ
للفرقة عالمگیری و در مختار چون بر پوستین نجاست ذمی جرم رسد
و خشک گردد بسبب دلك پاک میشود چنانکه موزه مغفرت اما قسم نخم
یعنی فرک بفتح فاء و سکون راء معنی مالش پارچه بر پارچه بدو دست
یا مالیدن اعضا از دست پس مخصوص است مسئله در پارچه اگر منی
رسد و خشک گردد بفرک پاک می شود یعنی از دست پارچه بر پارچه مالد
تا آنکه منی از پارچه زایل شود و این در صورتی است که سر ذکر طاهر باشد
و استنجا پاک کرده باشند اما اگر سر ذکر پاک نباشد یا انگار بر کلوخ کرده باشد
و منی او در پارچه رسد پارچه بسبب نوک پاک نمیکرد و عالمگیری و در مختار
و صحیح است که در میان منی هر وزن فرق نیست یعنی هر دو بفرک ظاهر
می شود زاهدی مسئله اگر بعد فرک اثر منی مثل داغ و بوی باقی ماند پارچه
طاهرست چنانکه بعد غسل هم اگر اثر منی باقی ماند طاهرست زاهدی مسئله
چون منی در پارچه افتاد تا وقتیکه تر است و خشک نشده است بسبب نوک
پاک نمی شود و غسل آن واجب است عالمگیری منی چون در بدن رسد پاک
نشد و گنگسا. از نوک ظاهر نگردد و راست که منی خشک باشد یا تر

و این مروت است از امام عظیم همچنین نوشته در کافی و قاضی خان و خلاصه
 و تمام سبها را ذکر کرده گفت شایخ یا طاهر میشود بسبب فرک زیرا که بلوی
 در آن است دست منسکه چون منی بر موزه رسد خشک گردیده جایست
 فرک در آن یعنی آن موزه طاهر بسبب فرک میگردد کافی مسکه اگر نفوذ
 کرد منی در باطن بیارچه فرک کفایت میکند در آن و همین است صحیح تبین مسکه
 بیارچه که از آن اثر منی بسبب فرک زائل شده باشد اگر در آن بیارچه آب
 رسد بیارچه تر آن رسد مختار آنست که نجاستش عود نکند خلاصه مسکه
 اگر در بیارچه دو تو یعنی دو نتره مثل دو هر منی رسد صحیح آنست که بله زیر آن
 فرک طاهر شود چنانکه بله بالا از فرک طاهر میشود قنیه مسکه نجاست غلیظ
 یعنی تنه در چون بیارچه رسد و خشک شود بفرک پاک گردد لیکن صحیح
 آنست که بدون شستن پاک نشود و قنیه اما قسم ششم یعنی احراق
 یعنی سوختن پس مخصوص است باوند های گلی و ظروف مسی و آهنی و قلعی
 و بسته و شیشه و تنور و گل و هر چیزیکه متحمل آتش باشد اگر چه این چیزها
 از غسل هم پاک نشود مسکه اگر خشک خام یا کوزه از گل پاک ساخته
 باشند بعد سوختن و نختن پاک گردد عالمگیری مسکه پیشک چون سوخته
 خاکستر گردد نزد محمد رح خاکستر طاهر است علیه الفتوی خلاصه و همچنین است
 حکم عذره چون خاکستر شود پاک گردد بجرائق مسکه اگر تنور
 گرم کنند از خشن با نیزه ناپاک پس نزد محمد رح تنور پدید شود و گاهی پاک
 نشود و نزد ابی یوسف رح بعد گرم کردن آن شستار از نیزه پاک تنور پاک

گردود و اگر گرم کنند از سیزم پاک بعد از آن از نجس پس بگیرم کردن یکبار
 از سیزم طاهر پاک گردود در شرح بزودی نوشته که این بر تقدیر
 که گرم کرده شود تنور نو غیر مستعمل اول مرتبه از نجس و رنه کفایت میکند
 گرم کردن از سیزم طاهر یکبار نیز دالی یوسف و همچنین گفته امام عظیم
 در ظاهر الروایت قینه سئله اگر از پارچه ناپاک و تر تنور را مسح کنند
 یا آب نجس در آن افشانند و بعد از آن نان پز و قباحتی ندارد و از
 ابی یوسف بیح مراد است که در تنوری که سرگین سوزند خوردن نان آن
 مکروه است و گفت ابو حامد اگر تنور میفروزند از لشک و سرگین مکروه است
 نان آن تنور و اگر آب پاک بر آن افشانند که هتیش باطل گردد و گفت
 بزودی اگر استی در آن نبود قینه طاهر است که مراد از کراهت کراهت
 تنزیهی است سئله چراغ گلی مستعمل و غیر مستعمل و ظروف و روشن
 و ویکه آوند گلی اگر لید شود چون در آتش سوزند طاهر گردد سئله
 ظروف لقره و طلا و کفلی آهنی یا مسی یا دیگر ظروف که مستعمل آتش
 باشد چون ناپاک شود از سوختن در آتش پاک گردد سئله قلعه
 اگر نجس شده باشد بعد که اختن پاک شود بخلاف موم ناپاک که از
 که اختن پاک نمی شود در مختار و همچنین سبیه و حبه چون ناپاک
 شود از که اختن پاک می شود چنانکه این چیزها از غسل پاک میشوند از احراق
 نیز فائده باید دانست که ظروف مسی از قلعه پاک میشود اگر بعد قلعه با آب
 نایاک سرد کنند و الا با ناپاک خواهد شد و بی تطهیر پاک نخواهد بود و محمول

قلعی گران همچنین است که بعد قلعی کردن در آب ناپاک ظروف را سرد
 میکنند و اگر از آب پاک سرد کنند حاجت تطهیر نیست اما قسم هفتم
 یعنی غلیان یعنی جوشان بر آتش پس مخصوص است روغن چراغ
 و روغن زرد و شهد و لیس و شیر مسکه غسل یعنی شست
 و لیس یعنی دو شاب شیر کهنیک و غیره و عصیر یعنی آفتور کنگور
 اینهمه با چون پدید شود در وی نهاده آب اندخته بر آتش تند و جوش
 دهد تا آنکه آب سوخته گردد و مقدار اصل شی باقی ماند همچنین سه بار پس
 پاک شود و کذا فی عالمگیری و قینه و در مجموعه سلطانی نوشته که آب همون
 آنچه که طهارت آن منظور باشد بدو سوخته گرداند و در مختار نوشته
 که طاهر می شود لین یعنی شیر و غسل و دس و دهن جوشان مسکه
 انقی ترجمه و در قینه نوشته که گفت رکن هباعی در شهد انیرا حجر بر کرم
 پس یافتیم آنرا بعد طهارت تلخ مسکه گوشت که با شراب پخته باشند
 چون جوشد بدو سرد کنند همچنین سه بار پس پاک شود در مختار مسکه
 کندم که شراب پخته باشند گاهی پاک نشود و پیهی در مختار مسکه
 آرد که شراب خمیر کرده باشد چون بریزند در و سرکه تا آنکه اثر آن
 زایل گردد آرد پاک شود خوردنش حلال است در مختار مسکه
 آرد یک خمیر کرده باشند از شیر بوجبل یعنی تازی سزاوار است
 که حکم کرده شود نجاست وی و خوردنش روا نبود چنانکه باوردنی
 و دیگرانها که در عمل نصاری بیشتر مروج است و خمیرش تازی

نه میشود خوردنش روا نیست زیرا که شیوه کوبیدن زرد امام محمد و ابی یوسف
حکم دارد و بر قول امام عظیم اگر چه حکم ندارد و لیکن بسبب بلید بودنش
از نجاست خارجی حرمش ظاهر است و این نجاست بسبب طنج پنجه نعل
نمیشود و الله تعالی اعلم و صاحب در مختار ذکر کرده که خمیر نجاست مغلظ است
و در باقی اشهر بر سکر است روایات تغلیظ و تخفیف و طهارت آمده است
چنانکه در سحر برائتی مغلظ نوشته و ترجیح داده و در نه فائق تخفیف گفته و مفتی
نوشته است حق و ترجیح طهارت را سند کتابی ننوشته و ظاهر است که
روایت طهارت در صورتی باشد که نجاست خارجی بومی راه نیافت
باشد و این لبس شاذ و نادر است که در تالی نجاست خارجی نه افتد
اما قسم ششم یعنی استحاله یعنی گشتن از حالی بجالی و متبدل شدن
ماهیت آن لبس مخصوص است به چیزهایی که غسل العین باشد مگر
حصار بادی که حیوانی در کان نمک افتاد نمک شاد پاک است و خوردن
آن حلال است زیرا که ماهیت مبدل شد عالمگیری مگر سیر باغی
چون نجس آن خاک گردد زرد امام عظیم و محمد طاهر شود و زرد ابی یوسف
طاهر نگردد محیط سرخسی مگر زمین ناپاک را چون صاحبون سینه زرد
پاک شود در مختار و زایدی مگر شراب چون سرکه گردد پاک است
و خوردنش جایز مگر موشی در شراب افتاد و غیر آسبیده برآید
و آن شراب را سرکه ساختند سرکه پاک است و خوردنش جایز و اگر موش
از شراب آسبیده برآید و بعد از آن سرکه گشت پاک نشود و خوردنش

غیر جائز و همچنین اگر در عصر سکه دهن انداخت و آن عصر سرگشت
خور و نش جانز نبود زیرا که نجاستش هنوز باقیست چرا که سبب سرکه
شدن شرابیکه در نجاست خارجی باشد پاک نمی شود قاضیخان **مسئله**
در شراب اگر بول افتد بعد از آن سرکه شود و خور و نش حرام است و
سرکه ناپاک است خلاصه **مسئله** سرکه ناپاک چون در شراب افکند
و آن شراب سرکه گرد پاک نشود آن سرکه و خورده نشود چرا که نجاست
وی مبتدل و تغیر شد قاضیخان **مسئله** خمریکه از شراب ملو و پیر باشد
بعد از آن شراب از آن کم کرده سرکه سازند پس خمر نامقاسیکه سرکه در آن
موجود است آن قدر پاک شود و آنکه از سرکه خالصیت پاک نشود زیرا که شراب
در تمام خمر جذب شده بود و سبب سرگشتن همانقدر ظاهر شد که
سرکه در آن موجود است و آن قدر که خالی از سرکه است چگونه پاک نشود
مگر آنکه چندی سرکه را در آن خمر گذارند تا آنکه آنچه سرکه به قدر خمر که خالی
است برسد و اثر خمر را متبدل کند قاضیخان **مسئله** اگر کوزه شراب
در خمر سرکه اندازد و نیافتد شود مزه یا بوی شراب مباح است خوردن سرکه
به آنوقت قینه **مسئله** اگر قطره شراب در سرکه افتد و این دو خوردن
آن سرکه فی الفور یعنی تا وقتیکه آنقطره هم بسبب متبدل شود محیطه گفت
ابوحامد مباح است سرکه به آنوقت قینه **مسئله** اگر ریاض شراب
افتاد بر خیم سرکه در آن پاک شود و عالمگیری **مسئله** شیر بوجوهل یعنی
تاثری چون سرکه گرد حلال است خوردن آن اگر نجاست خارجی در آن

نباشد و در نه بعد سرگشتن بهم چسبند و پاک نگرند و چنانکه خمیر مسکه
 اگر تازی را سرکه ساختن منظور باشد باید که در ظرف طاهر گریه و تا وقتیکه بر
 درخت مانده زمین انداختن ظهور و چهار پایه مثل زراغ و بوزنه و خر س
 هم احتیاط دارد که این جالوز با اکثر سردخت رفته تازی می نوشتند
 و منقار در آن می اندازند و بر منقار زراغ بیشتر نجاست می ماند بسبب
 خوردن نجاست پس زنجبوت تازی نجاست خارجی ناپاک خواهد شد
 و سرکه آن هم نجس خواهد بود از اینها احتیاط نماید و سرکه سازد خوردنش
 باح باشد اما قسم قسم یعنی دباغت بمعنی صاف کردن چرمینه
 از رطوبات خواهد بود و آب شد یا بدون آن پس مخصوص است بحبله
 حیوانات بینه بدانکه دباغت بر دو قسم است حقیقی و حکمی حقیقی آنکه بدو
 دباغت دهند و حکمی آنکه با ش خاک دباغت دهند یا در آفتاب یا در هوا
 بگذارند تا آنکه خشک شده حکم دباغت پیدا کند عالمگیری مسئله
 اگر بعد دباغت بر جلد آب رسد یا پارچه تر بوی رسد اصح آنست که
 نجاستش عود نه کند خواه دباغت حقیقی باشد یا حکمی عالمگیری مسئله
 پوست بر حیوان بینه از دباغت پاک میشود مگر جلد انسان که قابل دباغت
 نیست و صلاحت آن ندارد و پوست خنزیر زیرا که جمیع اجزایه سخیل العین
 است گاهی پاک نشود زایدی مسئله جلد ما صغیر دباغت پاک نمیشود
 چرا که متحمل دباغت نیست در مختار مسئله قیصل الجیب یعنی پوست گنده
 ار که در مندی کجلی گویند پس آن طاهر است در مختار و عالمگیری

مسئله پوست سوس صلیح و پخت نیست و بد باغت پاک نمیشود در مختار
 مسئله حیوانیکه جلد آن بد باغت پاک میشود بزکوة هم پاک میشود عالمگیری
 قسم و نهم یعنی زکوة بمعنی قبیح پس مخصوص بحیوانات است سوا
 انسان بسبب شرافت و کرامت و سوامی و سوامی حتریر بسبب نجاست او
 مسئله جمیع اجزای حیوانات از قبیح پاک میشود مگر دم مسفوح و همین
 است صحیح عالمگیری نقلاً عن محیط و سرخسی مسئله اگر گوشت یا پوست
 یا چرب یا کبد یا طحال و دیگر اجزاء حیوانات غیر ماکولات ضرورتی داعی
 شود آن حیوان را فحیح کنند که از قبیح پاک میشود جمیع اجزای حیوانات
 سوامی دم مسفوح پس استعمال آن سوامی اکل مثلاً در روامی مالمش
 و غیره روا بود لیکن ذبح بشر ایط باید و ذکر آن در فصل ذبح مذکور خواهد شد
 انشاء الله تعالی قسم یازدهم یعنی نوح یعنی نوح و سکون زامی
 سحر و حامی مهمله بمنجه اخراج آب از چاه پس مخصوص است به چاهها و مسایل
 این مفسر آرد مشروحاً در ابواب چاه مبین ششم و او از دهم
 یعنی جنات بمنجه خشک شدن پس این مخصوص است بزمین و هر چه
 بزمین منصوب باشد چنانکه درخت و دیوار و حصی یعنی گچ و سنگ
 و نشت تمام پنجه که بزمین فرسش آنها کرده باشند و ستون مکان
 و سقف و دیگر اجزاء سقف چون تخته و شسته و غیر ذلک تا وقتیکه
 در سقف ثابت اند و امثال اینها از آنچه که جدا کردنش از زمین تکلیف
 شود یا آنچه ناقص شود از جدا کردن مسئله زمین ناپاک چون خشک شود

و نجاستش زایل گردد ظاهر شود و نماز بر آن جائز است لیکن تیمم بر آن
 روا نبود کافی و برابست که در آفتاب خشک شود یا در سایه یا از باد یا از
 آتش بجز رایتی مسئله هر چیزی که در زمین منصوب باشد چون دیوار و
 سقف و گچ و سنگ و خشت مفروش و درخت و بنائات تا وقتیکه
 بر زمین قائم و ثابت باشد چون پلید شود بعد خشک شدن و زوال
 اثر نجاست ظاهر گردد عالمگیری مسئله چیزی را سیکه بر زمین قائم باشد
 چنانکه اشیا مذکوره بالا و وقتیکه از زمین جدا شود و قطع گردد پس بروایتی
 نجاست آن عود کند و بروایتی نجاستش عود نکند قاضیخان و هو الخ
 مسئله اگر خم بزرگ یا ظرفی دیگر که در زمین آنرا نصب کرده باشند چون
 ناپاک شود سزاوار آنست که بجفان و زوال اثر پاک شود زیرا که حکم ارض
 وارد مسئله زمین چون بجفان پاک شد و آب بر آن افتاد صحیح است
 که نجاستش عود نکند قاضیخان مسئله سنگ و سنگریزه و خشت
 پخته و خام اگر بالا زمین داشته باشند و منصوب و پیوسته در آن بنا
 از خشک شدن پاک نگردد مگر به غسل ظاهر شود مسئله سنگ گران بار
 که برداشتن و ستستن آن متعذر باشد چنانکه آسیا اگر پلید شود بجفان
 و زوال اثر پاک شود و تیسیر حکم ارض داده شد در مختار مسئله کلوح که بان
 استنی از قبول کرده باشند چون خشک گردد پاک است زیرا که حکم زمین
 دارد قذیه فصل و دم در سایل متفرقه تطهیر مسئله اگر در آرد خمر افتد و ناپاک
 بطریق آن حلیه نیست خوردنش نباید مجوعه النواذر مسئله غله که وقت دوس یعنی

ووتری بسبب بول وروث و احصای گاو و خرنایاک می شود چون از او هقان
 و حاکم با خود با تقسیم کنند حکم بر طهارت آن کرده آید خلاصه مسئله از خرمن غله
 ناپاک اگر قدری جدا کرده بشوید و پاک کند و از او تمام غله مخلوط نماید سه با
 مبلغ گردد و همچنین است اگر قدری صدقه کند حکم بر طهارت آن کرد و بابتش در غیر
 مسئله پنجه اگر کم از نصف ناپاک شود به فدوت پاک گردد و اگر مل پنجه
 یا نصف از آن بخش شود به فدوت پاک نگردد و اگر آنکه دیگر در آن آمیخته فدوت
 نماید تا طهارت شود عالمگیری مسئله موش یا کور موش یا دیگر حیوانی
 در روغن زرد که منجمد باشد میرد پس چون آزادور کند و از حوالی آن قدری
 قدری روغن زرد هم دور کند یعنی بقدر احتمال ناپاک شدنش باشد
 ظاهر گردد و خوردنش روا بود و اگر روغن زرد منجمد نباشد خورده نشود
 بلکه سوا می آید بخار دیگر صرف کند چنانکه چراغ از آن روشن سازد یا به جلد
 و باغث و به خلاصه مراد از منجمد آنست که چون بر آورده شود قدری از آن
 از جای پس فوراً برابر نشود اگر بهمان ساعت برابر نشود منجمد نیست بلکه سائل
 است عالمگیری مسئله در ظرفیکه غله داشته باشد اگر موش یا دیگر حیوانی
 در آن مراد از او کرده از حوالی آن غله هم آن قدر دور کنند که احتمال
 نجاستش باشد پس آن غله پاک است خوردنش روا باشد یعنی س
 مسئله سابقه مسئله بعد و باغث جلد از روغن نجس شستن سه بار و حسب
 آید اگر جلد قابل افشردن باشد بعد شستن سه بار عصر نماید و پس اگر
 قابل عصر نباشد نرزد اینیوسف بعد شستن سه بار خشک کند عالمگیری

نقلاً عن المحيط مسلمة تحت پوش و دیگر اشیا چون بی تغار و خواجچه و امثال
 اینها طریق تطهیر آن یا شستن است چنانکه در قسم اول تطهیر مذکور شد خواه
 سجزاشیدن است یعنی آزا آنقدر خراشد که اثر نجاست باقی نماند و این
 طریق خراشیدن در آوند های گلی مستعمل هم ممکن است مثلاً از کارومی نجرا
 مسلمة اگر سبویا سبوحی که پر از آب باشد و مالکیان یا بلط یا زاغ ازان
 آب نوشد آب طاهر و روی اندازد که آن سبویا فرو ریزد سبویا آب طاهر شود
 مسلمة مروی است نجاب آب میکند و آب استنجایر قد مش جاری شود
 و در موزه آن که خرق و شق نباشد بعد فراغت از استنجای موزه طاهر گردد
 و نماز گذاردن بان روا بود زیرا که آب آخر موزه را هم پاک کرد چنانکه پاک
 میکند موضع استنجار و خشک کردن موزه شرط نیست کثر العباد و نقلاً عن الخیر
 مسلمة اگر بمقام استنجای نجاست زیاده از قدر درم باشد و استنجای باب نکرده
 الکفار سه کلوخ نماید پس نزد بعضی بدن طاهر نشود و نزد بعضی کفایت
 میکند و این قول ثانی اصح است و بهانه الفقیه ابو اللیث رح مجموعته النوادر نقلاً
 عن الفتاوی المتخار مسلمة اگر بول برسد و کز زیاده از قدر درم رسد پس
 میرسد مفتی را که حکم کند بجز آن چنانکه در مبرز و گفت فقیه ابو جعفر صحیح
 آنست که کفایت نکند قنیه مسلمة اتفاق کرده اند متاخرین بر آنکه اگر بعد
 کلوخ اثر نجاست باقی ماند آزا اعتبار نیست در حق عرق بدن للضرورة
 یعنی اگر از عرق تری با نجاسد بدن و پارچه پلید نشود و اگر در آب
 قلیل بستد آب نجس شود و اگر آب کثیر یعنی ده در دو یا زیاده ازان

باشد رخس نشو عالمگیری و درین حکم استنجا از بول و استنجا از براز
 هر دو برابر اند اگر بعد کلوخ اثر نجاست باقی ماند و حق عرق است با نداد
 للضرورة مسئله چنانکه مردان را استنجا به کلوخ مسنون است
 ز نماندن شرح و قایم مسئله چیز با نیکه کلوخ گرفتن ازان نشاید ممنوع
 است انبست کاغذ ساده باشد یا نوشته و استخوان و گوشت و موی حیوانات
 و برگ سبز و خشان و نجاسات مثل سرکین و لپک و روغن بقیع را در مصلو
 سکون و او و نوا، مثلثه خصی بقیع خامی معجز و سکون صادر مصلو یعنی لید و
 و گو بر چون خشک شده بسته شود و خره طیور یکسبب خامی معجز و سکون را
 مصلو یعنی پنجال پرند اگر خشک شده بسته باشد پس از همه اشیا کلوخ گرفتن
 ممنوع است و همچنین چیز با نیکه مفید تنقیه باشد و صفائی ازان حاصل
 نیاید چنانکه شیشه و خنز و نم و فتح فا و سکون حامی مصلو یعنی انکشت
 که در هندی کویله گویند و در فارسی زکال در مانند اینها از آنچه جاذب رطوبات
 و متع نجاسات نباشد از همه کلوخ گرفتن نباید زیرا که اینها مفید تنقیه
 نیستند اما چیز با نیکه کلوخ گرفتن ازان رواست انبست حجر بودینی سنگ
 و مدر بقیع سیم و دال مصلو و سکون را یعنی کلوخ کل و جلد مدبوع حیوانات
 و غیره و عود و امثال اینها از آنچه مفید تنقیه باشد و صفائی ازان آید
 عالمگیری مسئله اگر بموضع استنجا نجاست خارجی رسد ظاهر میشود
 از استنجا به کلوخ چنانکه پاک می شود و نجاستیکه ازان موضع میشود
 اما شرط در کلوخ گرفتن آنست که ازاله نجاسات گردد و تنقیه

حاصل آید اگر چه بیک کلونج حاصل شود و اگر از سه کلونج هم نشود پس
 بهر قدر کلونج که نجاست زایل نشود با ازاله آن گوشت مذات منقیه تمام تر
 حاصل آید زیرا که درین عددی سنون نیست بلکه سنون تنقیه است
 بهر قدر که شود مضمره تنقیه بدانکه چون ذبح هم قسمی است از اقسام تطهیر چنانکه
 سابق گذشت پس شرایط و احکام آن که دانستنش ضرورت بهمین باب
 بیک فصل مبین میشود فصل سوم در ذبایح جمع ذبح مسئله حیوانات
 خوردن گوشت آنها حلال است تا زمانی که ذبح نکرده باشد خوردن گوشت
 آن حرام است سوا می ماهی و بلخ و همچنین حیوانات غیر ماکول اللحم بی ذبح
 گوشت و پوست و دیگر اجزاء پاک نمیشود و ذبح عام است خواه اضطراری
 باشد یا اختیاری چنانکه از تیر بسم اسد گفته صید کند و تفصیل این در باب
 الصید و کتب فقیه مذکور است خوفا للتعطیل درین مختصر نوشته شده خواه
 ذبح اختیاری یا باشد یعنی که ذبح کند در میان حلق یعنی عقد کلو که بندی
 گفته گویند و تسمیه بفتح لام و تشدید باء موحده و سکون باء یعنی منخر و قطع
 کند چهارنگ را یعنی حلقوم و آن رگی است که مجرای نفس است و مری یعنی
 سیم و کسر را مطلقا و آن رگی است که مجرای طعام و اشرب است و در جان
 بفتح واو و سکون دال مطلقه و فتح جیم تشبیه و وج آن دورگ است که
 که هر دو مجرای خون است کذا فی درر مختار و در شرح و قائه گفته که تعریف حلقوم
 و مری در بدایه بر عکس این نوشته و این سه و غلط است از کاتب و غیره
 مسئله نزد بعضی جا ناست ذبح بالامای حلقوم یعنی عقد کلو بکلمه ای شریح و قائه مسئله

اگر قطع شود سه برگ ازین چهار رگها هر کدام سه یک که باشد جائز است بجز
 الاصل لاکثر حکم الکمل شرح وقایه در مختار تنبییه شرط فرج آنست که فرج
 یعنی شخص فرج کننده مسلم بود بسم الله گفته باشد و اگر دو کس تا سه
 چهار کس که در گرفتن ذبیح شریک باشند هر کسی از آنها که در اعانت دست
 خود بر موضع فرج داشته باشد چنانکه فرج دست خود داشته است آنکس
 شریک فرج است باید که مسلمان باشد و بر بسم الله گفتن نیز واجب
 است ورنه در صورت کفر او یا با وجود اسلام ترک تسمیه عمده از لایح حرام
 خواهد شد و آنکه دست بر مذبح ندارند بلکه سیر یا پامی یا دیگر عضو گرفته باشند
 اگر چه بظاهر شریک و معین فرج اند لکن در حقیقه شریک نیستند شرط
 نیست اسلام آنها یا تقدیر اسلام تسمیه گفتن کذا فی مجموعه النوادر
 و غیره و تیر باید دانست که همه با از فرج و شریک او و فرج از من بسم الله
 واقف باشند و معنی بسم الله اینست یعنی بنام خدا و این عام است و شامل
 است جمیع افعال و اقوال مسلم را یعنی هر امریکه مسلمی گوید بسم الله مراد همان
 کار خاص باشد از آغاز و انجام و استعانت و مانند این از آنچه که مرتبه مقام
 و مناسب کلام باشد مثلاً یک وقت قراة قرآن گوید بسم الله مقصود از اینجا
 آنست که میخوانم بنام خدا تعالی و همچنین کسیکه قبل از خوردن طعام گفت
 بسم الله این مراد آن باشد که شروع در خوردن میکند بنام خدا تعالی
 همچنین بهر امور خواه از عبادت خواه از عادت مراد همان امر خاص باشد
 پس در باب فرج حیوان فرج وقت گوید بسم الله مراد آن باشد

که ذبح میکنم بنام خداست عالی مسئله اگر عمداً و قصداً وقت ذبح ذابج ترک
 تسمیه کرد و بسم الله نگفت آن ذبیحه حرام و کذب گردید بکم النفس و لا تا کلا
 محالم پذیر اسم الله علیه و اگر سهواً کرد و وقت ذبح تسمیه را ترک
 نمود ذبیحه حلال است برائے عذر نسیان شرح و قایم مسئله
 ذبیحه کودک و مجنون حلال است بشرطیکه عقل و فهم تسمیه و ذبح داشته باشد
 یعنی مغز تسمیه نمند و وقت ذبح گفته باشد و همچنین حلال است ذبیحه
 عورت و همچنین ذبیحه اقلان یعنی مری خفته شده و انزس یعنی گنگ
 شرح و قایم دور مختار مسئله در عین ذبح اگر ذبیحه قطع شود
 و جدا گردد و خون سر مکروه باشد و باقی حلال است بلا که است مسئله
 جائز است ذبح کردن ازان اگر قطع کند ازان ممکن باشد و خون جاری
 شود اگر چوبه بود که بسبب خراط و غیره تیزی و آبداری پیدا آید یا سنگ
 تیز آبدار باشد و هر چیزیکه تیز و آبدار بود در مختار مسئله از کار و ذبح
 کردن مکروه است مسئله جمیع حیوانات سوائی ماهی و بلخ چون میزدگشت
 ذبیحه حرام شود زیرا که از موت بی ذبح مراد میشود و همچنین منخلفه یعنی
 هر حیوانیکه گلوش خفا کرده باشد و بسبب آن مرد و همچنین ستر و سینه
 حیوانیکه از بالای دیوار یا بلندتی دیگر بفتند و بمیرد و همچنین نطفه یعنی هر
 حیوانیکه از جانوری دیگر بضر شاخ یا ضربت یا منقار و سنجی بلاک
 کرده باشد و همچنین موقوده یعنی حیوانیکه از آرزو چوب دستی یا سنگ
 یا کلون و مانند اینها آنچه که غیر الحرج باشد ازینها کشته باشد و همچنین

هر چه و اینکه آنها درنده دریده باشد و همچنین هر خواهی که آنرا فرج کنند
 بر نفس یعنی بر سنگها و اینکه بجوای کعبه شریفه منسوب بود چنانکه در زمان
 جاهلیت بر آن فرج میکردند از خون ذبیحه او را سلطه میکردند این همه با حرام
 اند بجز کف قطعی مسئله نیت در فرج شرط نیست و اعتباری ندارد بلکه
 اعتبار ذکر است یعنی آنچه بزبان گوید آنرا اعتباری باشد و آنچه در دل
 نیت داشته باشد آنرا اعتباری نبود پس اگر نصرانی بسم الله گفت فرج
 کرد و اعدا را داده که سیخ را آن ذبیحه حلال باشد زیرا که نصرانی از اهل
 کتاب است و ذبیحه اهل کتاب حلال است بشرط تسمیه گفته باشد و اگر
 بجای بسم الله بسم المسیح گوید ذبیحه حرام باشد زیرا که اعتبار ذکر است
 سراجیه مسئله اگر کسی بجهت تعظیم آتشخانه خود یا کافری بجهت تعظیم
 اضم خود گویند می از مسلمی فرج کنانید آن گویند حلال است بشرطیکه
 مسلم وقت فرج بسم الله گفته باشد لیکن کرده است مجمع البرکات
 نقلاً عن جامع الفتاوی پس اگر گویند می یا گاوی بنیت بزرگی یا اموات
 مسلمین داشته باشد چون آداب نام خدا فرج کند آن ذبیحه حلال باشد
 بلا اشتباه چنانکه در تفسیر احمدی مصرح نوشته بقدر متذوره چنانکه هم
 است در زمانه حلال طیب است انقی ترجمه بلکه اگر زرد رسول الله یا اولیاء
 صلوة الله و سلامه علیه و علیهم باشد خوردنشان موجب اجر و ثواب است
 و اگر زرد عمامه موئین باشد خوردن آن نیز موجب اجر است زیرا که

والرذیلتین است یا نذر اهنام کفایت و ذبح کرده باشد
 آنرا سلیه بنام خدا آن ذبیحه تیر جلال است لیکن مکروه زیرا که ایصال
 ثواب باینها غیر مشروع است بلکه خوردن نیاز شیخ سَد و جایز است
 بآرامت زیرا که بودن شیخ سَد و از اهل اسلام معلوم بر خاص عام است
 پس در رسانیدن ثواب با و یاد دعا مغفرت برای او باکی نیست
 و بپوشان جنابت مستلزم کفروی نیست مگر آنکه کفرش عند الموت
 معلوم شده باشد آن زمان نشاید که نیاز زوی کنند یا نیاز زوی را خورند و
 سبب گرامت بجز این نیست که خوردن نیاز عوام و فساق موجب
 قساوة قلب است بلکه اگر ذبح کند گو سفندی یا گاوی بجهت
 تعظیم قدم حاج یعنی آمدن حاجیان یا قدم امیران ذبیحه حرام باشد
 بالاتفاق همچنین اگر ذبح کند جهت بنامی عملات یا تالاب و غیر ذلک
 آن ذبیحه حرام باشد زیرا که این اقسام ذبیحه را نه خود میخوردند نه پیش
 امیر میبردند و نه پیش حاجیان می برند بلکه آنرا همچو مردار بعد از ذبح
 می نهند بجهت آنکه مقصود ازین ذبح خالصاً تعظیم قدم حاج و سبب
 نخوردن و نه خوراندن پس این ذبح قربت است بلکه مطلوب
 قربت امیر یا حاج است یا مورد دیگر مثل بقای خانه و تالاب و غیر ذلک
 چه اگر نذر بودی در خوردنش پاک نداشتندی پس حرام باشد و تعظیم
 قدم امیر و حاج و دیگر امور مذکوره بالاتیج مشروع نیست بلکه
 اگر برای همان یا برای عوت مومنان یا برای نفس خود گو سپند

آنچه کرد بنام خداست عالی آن ذبیحه حلال است زیرا که تکرم صیغ و ضیافت
 مومنین سنون انبیاء است علی بنیای علیهم السلام و باین ماموریم همچنین
 ماموریم بخوردن گوشت حیوانات و سبیل خوردن آن بجز بیخ بنام خدا
 دیگر نیست و همچنین در ایصال ثواب طعام گوشت بسوی اموات نیز
 بنام خدا سبیل نیست تکرم صیغ و ضیافت و ثواب اموات محصل
 در حلت ذبیحه نمی شود زیرا که نسبت را اعتباری نیست مسئله هفت
 چیز از ذبیحه حرام است خوردنش نباید بموجب فرموده امیر المومنین علی
 مرتضی کرم الله وجهه الشریف و آن هفت چیز نیست فرج و خایه و ذکر
 و غده و مثانه و مارت و دم مسفوخ اما باقی اجزاء ذبیحه پس حلال است
 مسئله گویند که هندوان در ایام مقرره شان زنده بدریا
 می اندازند جهت تعظیم گنگا و مردان آنرا از آب می کشند و سجا نموده
 می برند چون بنام خدا آنرا ذبح کنند خوردنش حلال است بجهت مباح
 گردانیدن هندوان آن چیز را برگیرندگان و عدم تعرض از آن اما در
 نیاز بزرگان و دخل کردنش بعد از احتیاط و ادب است بلکه سمعت
 عن الاستاذ اقبض علینا من فیوضه روحه و بهمین ناظر است مسائل
 مذکوره بالا و اصول فقه مسئله گاو و گوسفند و مرغ و پرنده بنام خدا
 خود میگذارد و بندی ساخته می گویند در آن دو قول است بقولی خوردن
 نشاید و بقولی خوردنش حلال است و ملا جمال الدین رح که از سر آمد

فتویٰ بخوردنش داده اند کذا فی معدن المسائل فائده اما چون دستتر
 حلت و حرمت حیوانات در باب ذبیح و مهم در باب سور ضر و افتاد
 پس حیواناتیکه اکثر در یار یا یافته میشود بشری از ان بیان میکنم جهت
 تسهیل استخراج حال هر یک بچهار قسم مبدی می شود قسم اول در آن
 مالک اللحم و آن نیست ابل یعنی شتر و گوزن و نیل گاو و بز گوی و آهو
 و خرس یعنی گدن که بندی آنرا گنبد گویند و چهار پایه که بندی آنرا
 چهار پای گویند و جاموش یعنی گاویش دشتی و خانگی و گاو و گوسفند
 و بر سر و کبش یعنی دمی و ارنب یعنی خرگوش و سب در روایت اصح
 و کور خر قسم دوم طیور که مالک اللحم است و ان نیست و باجه یعنی
 لکبان خانگی یا کبک یا جنگلی و بطهر قسمیکه باشد و شهرش و کلنگ و قره
 و نطق معرب بکلک و سرخاب و مرغ آبی و نعامیه یعنی شتر مرغ بدند و
 طاووس و جانکاهل و کبک و گاهل و کبیر و چاه و فاخته و قمری و حمامه یعنی
 کبوتر و شاکر و بلبل و تیهو یعنی سبیر و کوبل و دراج و کبک یعنی چکور
 و حقیق یعنی صوکه و عصفور یعنی گنجشک و صعوه یعنی مول و خنطاف
 یعنی ابابیل و ساسا و پنکول و ماهی خوار یعنی بگله و فری مرغ یعنی
 بیرون گنی قول و چرز و هاریل و سبک و کواکله و جراد یعنی ملخ و همچنین طاووس
 حیفه خوار و جنگل کبیر نباشد در از حشرات الارض نبود چنانکه پروانه و زنبور
 و غیر ذلک مسکله طوطی که بندی سوگاو و تو تا گویند حلال است زیرا که
 از ساء طه نیست و نه حفته است و آنچه مگاز از منقله مسکله و

من لعبد سبب کفر است می خورد و همچنین سبب کفر می شود و
 آنرا به بند کاکا گویند فائده بدانکه ذی محاب آنرا گویند که آنچه گیرد از
 چنگل خود گیرد چنانکه طپوش کالیست شرح و قایه قسم سوم دو آب که عین
 ماکول اللحم و حرمت و آن نسبت فیل و اسد یعنی شیر که جمیع اقسام آن
 چنانکه مرغی بلنگ و فهد یعنی یوز و غیر ذلک و ضبع یعنی کفتار که در هند
 کبیده گویند و کلب یعنی سگ و ذنب یعنی گرگ و ابن عاوی یعنی شغال
 و سنور یعنی گربه عام است که خانگی باشد یا دشتی و هر حیوانیکه ذی ناب
 و درنده باشد و مراد از ذی ناب آنست که شکار کند بندگان چون شیر
 و سگ و گربه چنانکه در شرح و قایه نوشته پس پنجم حرام اند و همچنین درشت
 یکبدره دال مملو و تشدید بای موحده یعنی خرس و قرد و کسرتان و سکون دراز
 مملو و دال مملو یعنی بوزنه و دم دراز یعنی نکلور و ابن عرس یعنی راسو
 که در هند می نیول گویند و ثعلب بفتح ثاء مثلثه و سکون عین مملو و فتح
 لام و بای موحده یعنی روباه و سمور و سحاب و دقن و عرب دله و آن
 جانور است که از پوست آن پوستین سازند و قفص بضم قاف و فار
 و فتح فار نیز آمده و سکون نون و در آخر ذال معجمه یعنی خار است که در
 هندی ساهی گویند و هر چهار پایه که از سباع هوام باشند و همچنین
 بر نوع بفتح نای تحتانی و رای مملو و ضم بای موحده و واو عین مملو
 و آن قسمی است از موش و بعضی گویند که کلوری است و بعضی گویند
 که آن موش راد و بای باشد و از سباع هوام حرام است و عرق و پوست

اینها نجس است و همچنین فله یعنی موش و حیه یعنی مار نیز همینکه باشد
 و لور موش و کفش یعنی چپکلی و سالم بروس نزد بعضی چپکلی و نزد بعضی
 آفتاب پرست یعنی گرگت و هر حیوانیکه از سواکن البیوت باشد حرام است
 و بول و نخال اینها نجس است لیکن سورا اینها مکروه است بگراست تتر خرا پیکه
 سورا که باغلی و همچنین چهارپای یعنی خر فاکلی و بغل یعنی استر که در هند که
 خجرا گویند حرام است و سورا اینها مشکوک است و عرق اینها طاهر است
 للضرورت و همچنین عقرب و ضفدع یعنی غوک و سلحفاه یعنی سنگدشت
 در هندی که چوه گویند و علق یعنی زلو و هزار پایه و عنکبوت و هر حیوانیکه
 دم مسفوخ ندارد سوا می سمک یعنی ماهی و خراذ یعنی بلخ حرام است و سورا
 اینهمه طاهر است و بول عنکبوت غالباً نجس باشد و همچنین موش و خرت
 یعنی گله ری و موش پران نیز گویند حرام است و سوزان بوجهی نجس
 بوجهی مکروه توان گفت و صراحتاً روایتش دیده نشد قسم چهارم طیور
 که غیر باکول اللحم و حرام است و آن نیست عقاب و نسر یعنی گرگس که
 در هندی گده گویند و زاغ سیاه که این همه جیفه خوار اند و حرام و
 سورا می مکروه است و همچنین بازمی معرب باز و باسق معرب باشد
 و شاهین و شکره و طائر یکد آنرا به مند لکر گویند و خداده یعنی غلیواز
 و بنگم و طائر یکد آنرا بنگران گویند و دیگر که آنرا الثوره نامند و سراق
 یعنی مسین معجز و سکون قاف و رای معله یعنی خیل اینهمه با حرام است
 و سورا که در هند که در خرا و شکا کند چلال

و سوری طاهر و پاکیان و لبط که با وجود طه آن مکروه است پس هر
 طاهر یک غیر معلوم الحال یافته شود یا تحقیق نشود که حقیقه حواست یا چهل گیر
 است در خوردنش احتیاط باید کرد و بوم که در هندی الو گویند بجمع قسما
 حرام است زیرا که چهل گیر است و سیکه قائل بحدت وی است غالباً از وی تخلف
 بودنش اطلاع نداشته باشد و سوری مکروه است فائده حیوانات آبی
 بجز نهک یعنی ماهی هم حرام است الا نزد شافعی و سوره همه با طاهر است مسلم
 ماهی بجمع قسامه حتی که جریش ماهی گول که در هندی سچی گویند ماهی
 که به هندی بامی گویند همه با حلال است خاتمه در بیان مسائل متفرقه
 چند که مردمان بدان حاجت می افتند و سبب بی علمی در مغلطی افتند
 مسئله تطهیر و نظیف مکان و ظروف در ضیافات یا نیازات مساج
 است بلکه موجب نزول رحمت و سبب خوشنودی ارواح مسئله
 اصرار بر گناه کبیره کفر است یعنی مهر نشود بانیکه من این فعل سخا هم گناه
 مثلا سیکه شیره بوجهل می نوشد بران اصرار کند که این را سخا هم گناه
 و اصرار بر گناه صغیره گناه کبیره است مسئله خوردن سکر است یعنی
 اشیا منشی گناه کبیره است و همچنین خوردن آن دیگری را خواه
 بجز خوردن خواه باز غلامیدن مسئله مالکوات و مشروبات انسان
 اگر از مسکرات است چون شراب و تازی و بهنگ و تسپره و معجون
 منشی که بیشتر مروج است و مار اللحم منشی و دیگر عرفیات منشی و ورق آ
 یعنی گانج و چرس و بوزه و غیر ذلک پس حرام است اندک و بسیار آن

مساوی است در حرمت و اگر از مملکات است چون پیش بکسب بار موعده
 و یا سختانی و نشین معجزه یعنی ذکره و بیچانک و زرنج و افیون و سم الفار
 و الماس و دیگر زهرهای قتال که حرام است اگر نقد خورده شود که ملاک
 کند و قلیله که هرگز احتمال بلاکت در آن نباشد فلا باس به و اگر از مخدرات
 است و آنرا مقدرات نیز گویند چون قمر قفل و مشک و جوز بویا و اجوائین
 خراسانی و دهن توره و امثال اینها پس حرام نیست بلکه باج است بلکه
 فی کتب الفقه سمایه رضا بکفر و کفرست همچنین رضا بقتل قتل است
 مسئله استنزا و نزل با موردینیه و احکام شرعیه کفرست مسئله
 اگر مسلم بدگوید و دشنام دهد با بنیاد رسل کافر گردد و قتل کرده شود
 و توبه وی قبول نیست العیاذ بالله مناسله اگر لفظ یا کلامی که
 سهو سبکی و توہین شان پاک رسالت پنبی صلی الله علیه و آله و سلم
 باشد گوید مثلاً در لباس و قول و فعل و دیگر حرکات و سکنتات آنحضرت
 کلمه توہین بگوید تعذیر بروی لازم آید آنچه که قاضی مناسب داند خواه
 بضرب خواه بقید تعذیر او نماید حتی که شعر یعنی نموی مبارک آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم را اگر شعر گوید که کلمه نصیحت است یعنی می خورد
 پس تعذیر کرده شود نعموذ بالله من ذلک باندر ابازی کن در با مصطفی نبیاً
 باش مسئله سب یعنی دشنام دادن آنجا ب سول مقبول را صلی
 الله علیه و آله و سلم موجب تعذیر او باشد و گواهی او مردود است
 مسئله شکایت با تقاضا در رسوایان و غیره از انجمن و حاکم و غیره

و روز چهارم و رفتن در میدان ایشان بقصدت چون رفتن کولیسری او
 گنگا انیمه کفرست مسلم در بر آمدن چچیک رسم هندوان کردن چنانکه
 به نچتن گوشت و یا گدشتین روغنیات یا دادن آب و دانه خرگازران
 بنجال اینک این خراسپ سواری چچیک است و بگر سوم هندوان کردن
 گناه کبیره قریب بکفر است و چچیک مرفعی است چون دیگر امر اض و محبت
 موت بدست شافی تواد حقیقی است در شتن قدره موی بر سر طفلان
 که از او رهنده چرکی گویند خواه بنیت نذر کسی باشد یا بلند بر هر حال
 حرام است بجهت مشابهت با هندوان و عمل ایشان مسلم خوردن
 طعام که از خانه زمین آید جائز است اما گوشت اگر باشد پس اگر ذبیحه بود
 جایز باشد و الاحرام مسلم با هر چه متعل ذمی پوشیده نمازگزارند
 رو است تا وقتیکه ناپائی آزد با یقین معلوم نباشد اما با پاجامه ذمی پوشیده
 نمازگزاردن پس روا باشد لیکن مکروه زیرا که زمین را احتراز از ایشان
 مخرب از موضع استجا و غیره نیست مجبه النواذ مسلم پوشیدن
 لباس انگه زبان و تشابه ایشان گناه کبیره است و کار کم طرفان است
 زیرا که من تشبه بقوم فهو منهم مسلم مردان پوشیدن لباس
 زنان یا پوشیدن ایشان و همچنین زنان بر پوشیدن لباس مردان
 یا پوشیدن ایشان گناه است و در حدیث لعنت بر اینها آمده است
 مسلم و هله و موصول یعنی زنیکه موی بگری در موی خود وصل
 کند و زنیکه وصل کند بر هر دو لعنت آمده است مسلم و زنیکه

بجای و بدان شکسته خود نشاندن ممنوع است و بر قوای هر دو همیشه
 ناپاک بنماید مسلم را یعنی سود گرفتن حرام مطلق است نهض قطعی
 مسلم در بیع مسلم اگر کسی روپیه بر غله معین چون گندم و جو خران
 کسی بوزن یا بشماره شرط در فصل آن آنچه نرخ بازار خواهد بود قدر معین خواه
 بیع آثار خواهد ده آثار زائد بر نرخ بازار بگردد این بیع فاسدست و جایز نیست
 گرفتن قدر زائد بر نرخ بازار زیرا که مبیع وقت عقد مجهول است که معلوم نیست
 که نرخ بازار چه خواهد شد و از جهالت مبیع بیع باطل میشود اکثری از
 عوام درین زمانه باین مبتلا اند باید که وقت دادن و بیع غله معین وزن معین
 ایام معین کنند مثلاً بگوید که یک روپیه را نیم من گندم در فصل آن
 خواهم گرفت و نرخ بازار ازین کم باشد یا زیاده پس این بیع جایز است
 زیرا که مبیع در نیت مجهول نیست اما اگر با بیع در آن ایام که وعده داده
 غله دادن نتوانست باید که روپیه از او پس گیرد و گرفتن غله دیگر در بدن
 آن خواه بهمان وزن یا کم یا زیاده از آن جایز نیست هدایه مسلم
 زناتی که بر مردان حرام اند و وطی و نکاح با آنها و نیست مذکور میشود اما
 معنی ما در آن عام است که ماور خود باشد یا مادر پدر خود باشد یا مادر خود باشد یا
 جد پدری و جد مادری یا مادر جد مادری و جد پدری همچنین در مراتب
 عالییه با هر حال که نزد چنانکه مادر جد الاجداد حاصل آنکه هر عورتیکه علقه
 او باین کس رسیده باشد همه با حرام اند همچنین نبات یعنی دختران عام
 است که دختر معلوبه باشد یعنی از نطفه خود یا دختر و دختر خود همچنین در مراتب

ساقله تا هر جا که رسد حاصل آنکه هر عورتی که از فرزندان او باشد این همه حرام
اند همچنین اخوات یعنی خواهران خواه عینه یعنی حقیقی باشد خواه علاتی
یعنی از جانب پدر خواهر باشد خواه اخیافی یعنی از جانب مادر خواهر
باشد همه ما حرام اند همچنین عمه یعنی خواهر آن پدر عام است که خواهر
حقیقی پدر باشد یا علاتی و اخیافی هر یکی ازین حرام است همچنین خاله
یعنی خواهر آن مادر عام است که حقیقی باشد یا علاتی یا اخیافی همه حرام اند
همچنین نبات الاخ یعنی دختران برادر عام است که برادر حقیقی باشد یا
عاتی یا اخیافی و برابر است دختر صلیبه برادر باشد یا دختر پسر برادر یا دختر
دختر برادر همچنین در مراتب سفلی تا هر جا که رسد همه ما حرام اند همچنین
بنات الاخت یعنی دختران خواهر بهیچون تفصیل که در نبات الاخ گفته شد
پس این همه که مذکور شد مذمومات نسبه اند یعنی بسبب نسب حرمت
کنح و وطنی با اینها ثابت شده و اینها از زوجان یعنی مادران زوجه
بهیچون تفصیل سابق که در شرح امهات گذشت و نباتات الزوجات یعنی
دختران زوجه که از نطفه دیگری باشد و آنرا ربیبه گویند زیرا که اگر از نطفه
خود باشد در محرمات نسبه داخل است و نباتات اولاد الزوجه یعنی دختران
اولاد الزوجه یعنی دختران اولاد زوجه مثلاً دختر پسر زوجه و دختر دختر
زوجه همچنین در مراتب سفلی تا هر جا که رسد حاصل آنکه دختران اولاد ربیبه حکم
دختر ربیبه دارند صلیبه الابن و اولاده یعنی منکوحه پسر خود یا منکوحه فرزندان
پسر و دختر خود اگر چه در مراتب سفلی باشد بخلاف منکوحه متبنی یعنی منکوحه

پس خوانده که آن حرام نیست چنانکه زن پس خوانده بر پس خوانده حرام
 نیست و لذت ارباب یعنی زنان موطور ارباب و اجداد هر قدر که در مراتب
 عالیه باشد نیز این همه با محرمات صهریه و سبیه اند بسبب مصاهرت حرمت
 ثابت شده بدانکه حرمت مصاهرت چنانکه در عقد نکاح ثابت میشود و در زمانه ثابت
 میشود و همچنین ^{و منظره شهوت} زنی که از به شهوت مس کرده باشد یا بفرج
 داخل زن شهوت نظر کرده باشد حکم زوجه دارد در حق حرمت مصاهرت
 پس ادران و بنات اینهمه مانند محرمات جهت صهریه اند و وطنی و نکاح
 با آنها غیر جایز و همچنین هر عورتیکه بسبب نسبت مصاهرت حرام اند بسبب
 زناح هم حرام میشود یعنی ادران رضاعی و دختران رضاعی و عمه رضاعی
 و حالات رضاعی و ادران رضاعی زوجه و دختران رضاعی زوجه و دختران
 اذ ادر وجه و زنان موطور ارباب و اجداد رضاعی و زنان موطور پس ادران رضاعی
 پس هر یکی از اینهمه همان تفصیل سابق محرمات با الرضا عت اند یعنی بسبب
 رضاعت حرمت نکاح و وطنی از مینا ثابت شده و رضاعت معنی نوشیدن
 شیر عورت است در سن شیر خواری و آن دو سال کامل است غایت دو سال
 و شش ماه است و در زیاده رضاعت نمی شود بر قول صحیح و منفی بگویند
 باید دانست که چند عورت اند که محرمات بالجمع اند یعنی جمع کردن میان آنها
 در نکاح حرام است چنانکه بین الاختین یعنی در میان دو خواهر آن چنانکه
 اگر با زنی نکاح کرد حرام است که خواهر آنرا در نکاح آورد و همچنین حرام است
 جمع کردن بین العمه و بنت الاخی یعنی اگر با زنی نکاح کرد حرام است که با عمه

نکاح کند و اگر خواهد بداند در میان کدام دو عورتان جمع کردن و انکاح حرام
 است پس از هر دو عورتیکه خواهد یکی را مرد فتن کند و ببندد در میان آنها
 با یکدیگر عقد جایز است یا نه یا با خودها از محرمات اند و عقد جایز نیست پس
 اگر با خودها عقد روان باشد جمع آن کردن در نکاح آنها نباید و حرام است
 عالمگیری و دیگر کتب فقه مملکت نکاح کردن زن حره را با غلام خود جایز
 نیست عالمگیری مملکت نکاح با مشرک و کافره و خنثه روان نیست مملکت
 نکاح با کثیرک بر حره منکوحه جایز نیست عالمگیری مملکت ایلا کردن
 باز و بچه خود باز داشتن نفس خود را از قربت بان تا مدت ایلا و صل
 مدت ایلا چهار ماه است برای حره و دو ماه است برای کثیر و زیاده را حد
 نیست و این باز داشتن نفس خود را خواه بقسم باشد چنانکه گوید و احد بقو
 قربت نکنم خواه بدون قسم عهده دیگری بر خود گیرد چنانکه گویند اگر قربت
 کنم حج بر من واجب آید یا روزه دارم یا غلام من آزاد شود و علی بن اقیسار
 و برابر است که قسم و عهده بقدر مدت ایلا نماید یا برای همیشه بر خود عهده و
 قسم گیرد پس حکمش آنست که اگر برین قسم و عهده تا چهار ماه در حره و دو ماه
 در کثیر ثابت ماند و جدا بر و حرام گردد و اگر در میان مدت ایلا یا روزه
 قربت کرد پس زن او بر او حرام نگردد و لیکن شخص ایلا کننده حانت شود
 و کفارت قسم بر او واجب آید و اگر قسم خورده باشد در صورت عهده دیگر
 جزای آن لازم آید مگر اگر گفته باشد که اگر قربت کنم غلام من آزاد شود
 یا روزه دارم پس غلام او آزاد شود یا روزه بر او لازم آید و ایلا ساقط گردد

شرح و قایده عالمگیری سئواله اگر کسی سوگند خورد که من تا چهار ماه
 باز و پنج خود اگر زن حره باشد یا ماد و ماه اگر زن کنیز باشد در قربت نکنم
 پس اگر این مدت گذشت و وطی نکرد زن مطلقه شود بی نکاح حلال نشود
 و اگر درین سوگند شکست و وطی کرد مطلقه نگردد لیکن کفاره قسم لازم
 آید سئواله اگر کسی ایلا کرد و خواست که رجوع کند لیکن رجوع کردن
 قادر نیست چنانکه زن صغیره باشد یا کسی از مردوزن بیمار بود طاقت
 وطی نداشته باشد یا بسفر بود که در میان زن و مرد مسافت چهار ماه
 بود باید که قبل گذشتن مدت ایلا رجوع بقول کند یعنی گوید که رجوع
 کردم ازان عهد پس ایلا ساقط شود و زن حلال باشد و کفاره قسم
 واجب گردد اما چون در میان مدت ایلا بر وطی قادر شود پس واجب است
 که رجوع بجمع کند زیرا که رجوع بقول تا کم مقام رجوع بوطنی بود چون قدرت
 یابن یاقت آنرا اعتبار است مانند سراجیه و عالمگیری سئواله طهارت
 از نجاست حکمیة یعنی حدث جنابت و حیض و نفاس شرط است بر اے
 ادای نماز و طواف و مس قرآن و تفاسیر و احادیث و هر چیزیکه بران آیه
 قرآن نوشته باشند پس محدث و محنب و حالف و نفاس را خواندن
 نماز و مس کردن قرآن و طواف و چیز آن روا نیست و خواندن قرآن
 بدون مس محدث را جایز است اما محنب و حالف و نفاس را خواندن
 قرآن هم روا نبود و همچنین است خواندن و عانیکه دران آیه قرآن باشد
 ابرای خواندن بیدار عیبه و کلایه توحید و استغفار و در و پس طهارت

ازین نجاسات حکمیه شرط نیست لیکن در طهارت فضیلت و ثواب یاده
 تر است و بی طهارت هم این چیزها خواندن جایز بود علی الخصوص کسیکه اکثر
 استغفار یا کلمه توحید یا دیگر اذکار معمول کرده باشد اگر بی وضو خواند جایز
 است بلاکه است زیرا که غفلت از ذکر الهی حرامست خواه ذکر بقلب باشد
 خواه بزبان و عوام را بجز ذکر لسان جایزه نیست پس موقوف داشتن
 این حسنها را بر طهارت نباید زیرا که اگر موقوف بر طهارت باشد ترا حصول
 طهارت حرام لازم آید و صرف وقت بگفالت شود و همچنین خواندن
 در روز موقوف بر طهارت نباید در وقت بلکه بهر حال اکثر در روز خواه بقلب
 باشد خواه به لسان اولی است که در روز افضلترین اذکار است ثمرات
 این بیرون از شمار زیرا که جامع است ذکر خدا را و رسول خدا را
 صلی الله علیه و سلم در حق تبارک آن و عید شدید است در احادیث
 خصوصاً چون نام آن حضرت صلی الله علیه و سلم نوشته شود سنت است در نماز و
 مستحب است در همه حال خواه بقلب باشد خواه بزبان و فرض است
 در عمر خود و بنیاد و باین ماسوراند تمامی خلائق از جن و بشر و ملائکه که ایمان
 آورده اند چنانکه آیه کریمه بران تاطق است قال الله تعالی ان الله و ملائکته
 یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیماً ربنا سمعنا
 و اطعنا فاعف عننا و صلوا لنا و صلوا لنا و صلوا لنا و صلوا لنا و صلوا لنا
 محمد و آله و اصحابه و سلم علیه و علیهم اجمعین فالحمد لله علی حسن الافتقار
 با حسن الظلم و غیره الا تمام بالصلوة و السلام علی خیر الانام کتابها سیکه ماخذ

بِسْأَلِ انْدَاسِیْ اَمْرًا بِحِثِّ رَفْعِ کِمَانِ فَاسَدِ جَاهِلَانِ وَوَفْعِ تَوْهَمِ
 نَا اِیْمَانِ بَا یَکْرِهْ اِلْ مَرْقُومَهْ اَزْ کَتَبِ مَعْتَبَرَهْ نَسِیْتَنْدِ یَا رُو لَیَاتِ مَرُودَهْ اَنْدَ
 نُو شْتَهْ مِی شُو نَدِ بَدَا یَهْ شَرْحِ وَ قَایَهْ قَنِیْنَهْ دَرِ مَخْتَارِ مَخْتَارَاتِ النَوَازِلِ عَالِمِ کَرِی
 سِرْ اِجْمَاعِ عَمَلِ النَوَادِرِ حَسْبِ الْفِتَنِ شَرْحِ مَنَقِبَهْ لِمَصْلٰی شَرْحِ اِبْرَادِ عَصَامِ حَلِی
 اِبَابِ رِیْزِ کَتَبِ مَعْتَبَرَهْ کَرِی نَامِ اِنْمَا دَرِ ذَاتِ الْکِتَابِ دَرِ سَنَدِ کُورِ سَتِ

حَالِط

بِحُجْرَهْ قَعَالِ لِنُشْوَ اَکْسِرِ خِرَاصِیْتِ سِرَ اِیْ اِفَاوْتِ مَسْمُیْ بِتَعْلِیْمِ طَهَارَاتِ
 اَتْمِ شَیْفِ جَنَابِ عَالِمِ بَاعْمَلِ فَا ضَلْ اَمَلِ اَبْرَ عِلْمِ شَرِیْفَهْ وَ اَقْتِ فَنَکِیْنِ
 لِنُضِیْفَهْ حَضْرَتِ مَوْلٰی الْوَتْرَابِ صَا حَسْبِ سَا کُنْ قَصَبِ حَزْبِ نَظِیْرِ
 مَهْلُو اَرِیْ وَ اَمْتِ بَرِکَاتِ صَحْبِ بَنْدَهْ فَخِ مَحْمُودِ تَائِبِ
 بِاِیْتِمَامِ مَحْمُودِ تَمِیْغِ بَهَادِرِ صَا حَسْبِ وَ مَطْبِعِ الْوَارِثِ
 لَکُنْتُو اَمِیْنِ اَنَابُورِ اَفْرُوزِ الْحِجْرَةِ ۹۶ لَکُنْتُو اَمِیْنِ

حَسَنِ اِیْتِمَامِ یَا فِت * *

* * * * *

* * * * *

* * *

* *

*

